

”

استعمار داخلی و رشته‌ی ادبیات تطبیقی در ایران*

حیدر خضری**

مترجم: چیاکو رحمانی

“

چکیده

این مقاله به بررسی گذشته، حال و آینده رشته‌ی ادبیات تطبیقی در ایران می‌پردازد. در آن قواعد تئوریک ادبیات تطبیقی معاصر با برداشت پیشامدرن فارسی - اسلامی از «تطبیق»، به مقایسه گذاشته می‌شود که در قالب مکتب‌های عربی، اسلامی و ایرانی ادبیات تطبیقی در ایران و جهان عربی تئوریزه شده‌اند. مقاله‌ی مذکور مرکزگرایی فارسی - شیعی متعارف و عمیقاً نهادینه شده در دانشگاه‌های ایران را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه رشته ادبیات تطبیقی همچون وسیله‌ای در خدمت این فراملی‌گرایی فارسی - شیعی قرار گرفته است و بر بستر دانشگاه‌های اروپا و آمریکای شمالی در «جهان فارسی» برجسته شده است. نواژه «جهان فارسی» (persianate world) که مارشال هودسون در دهه ۱۹۶۰ ابداع کرد در ارتباط با چرخش‌های زبانی و فرهنگی دهه ۱۹۷۰، تحقیقات پسا استعماری که متعاقب «شرق شناسی» ادوارد سعید در اواخر دهه ۱۹۹۰ رشد کردند و فرمول بندی شلدون پولوک از «جهان میهن سانسکریت» در قرن بیست و یکم، مورد بررسی قرار گرفته است. این مقاله نشان می‌دهد که چگونه تطبیق‌گرایان فارسی، زیر پرچم مطالعات پسا استعماری، نه تنها تجربیات زیردستان و مستعمره‌های داخلی غیر فارس را به نفع حکومت‌های خاورمیانه و در قالب یک ماتریکس دوگانه (امپریالیسم غربی در مقابل یک جهان مستعمره‌ی اسلامی) زدودند، بلکه تصویری غیرواقع‌بینانه و بزرگ‌نما شده از این رشته را هم به خواننده غربی ارائه می‌دهند. این مقاله همچنین بستر مطالعات پسا استعماری خاورمیانه را در خصوص «استعمار داخلی» ترسیم می‌کند تا همچون ابزاری تحلیلی در خدمت اندیشیدن به کارکردها و سیستم‌های بهم پیوسته قدرت در خاورمیانه

و آنسوتر قرار گیرد، که برای نخستین بار در اینجا و در ارتباط با ادبیات تطبیقی بکار گرفته شده است.

واژه‌های کلیدی

ادبیات تطبیقی، مرکزگرایی فارسی - شیعی، فارسی، استعمار داخلی.

مقدمه

علی خامنه‌ای در یک سخنرانی برای معلمان دوره‌های ابتدایی و راهنمایی، از آموزش زبان انگلیسی در این مقاطع و در مقطع تحصیلات دانشگاهی انتقاد کرد. او هشدار داد که یادگیری زود هنگام زبان انگلیسی راه را برای تهاجم فرهنگ غربی باز می‌کند. در مناسبت‌های متعدد دیگری، او ترویج زبان انگلیسی در ایران را نقد کرده است و در مقابل، آموزش زبان عربی را تشویق کرده است (BBC, 2016). مهدی ادهم، مشاور ارشد وزارت آموزش و پرورش، به تبعیت از هشدارهای خامنه‌ای، «آموزش زبان انگلیسی در مدارس ابتدایی دولتی و غیر دولتی» را ممنوع اعلام کرد (The guardian, 2018). ۵۷ نماینده مجلس ایران، در دوازدهم اکتبر ۲۰۱۹، طرحی را به مجلس ارائه دادند که آموزش زبان انگلیسی در مقاطع ابتدایی و راهنمایی و استخدام معلمان زبان انگلیسی را منع می‌کرد (Radio Farda, 2019). چنین به نظر می‌رسید که رئیس جمهور روحانی، انتقادات خامنه‌ای را به چالش کشیده باشد. روحانی در پاسخی روشن به انتقادات رهبر ابراز داشت «اینکه کدام زبان و چند تا زبان یاد بگیریم بستگی به امکانات و تعداد مدرسان ما دارد» (Radio Farda, 2020). درحالی که متناقض به نظر می‌رسند، اما این دو رویکرد به وضوح متضاد در خصوص زبان‌های غربی/انگلیسی و شرقی/عربی هنگامی که به مسأله سرکوب زبان‌های غیر-

فارسی در ایران می‌رسد کاملاً متحد می‌شوند. آخرین هجمه مربوط به حکیم زاده، معاون وزیر آموزش و پرورش ایران است. در ۲۹ ماه می‌سال ۲۰۱۹، اعلام کرد که باید در دوره پیش‌دبستان، طرح «بندگی زبان فارسی» اضافه گردد. با چنین سیاست تبعیض آمیزی، اگر بچه‌های غیر فارس در ایران در سن پنج سالگی در ارزیابی شایستگی زبان فارسی رد شوند، همانند افراد معلول و یا ناتوان قلمداد میشوند. چنین سیاست‌های تبعیض آمیز سیستماتیک که برای لکه دار کردن بچه‌های غیر فارس در ایران اعمال میشوند یادآور حذف دولتی هویت‌های ملی، مناطق اتنیکی و جمعیتی کشوری است که آن را مستعمره‌ی خود ساخته‌اند.

در میان مسائل متعدد قابل طرح، من بیشتر نگران تاثیرات چنین سیاست‌های کلانی بر رشته ادبیات تطبیقی، مطالعات پسا استعماری و مطالعات ترجمه - بعنوان رشته‌هایی که در تماس مستقیم با زبان‌های خارجی و ملی قرار دارند - هستیم. چگونه رشته ادبیات تطبیقی و مسئله زیردستان و زبان‌های غیر-فارسی در ایران، می‌توانند با مطالعات مرتبط در کشورهای خاورمیانه و در دانشگاه‌های آمریکای شمالی ارتباط برقرار کنند؟ و آیا ادبیات تطبیقی در جهان اسلام به طور کل و در ایران به طور خاص شامل ویژگی‌های منحصر به فردی است که موجب تولد مجدد این رشته شود و ادعای اسپیواک مبنی بر مرگ فراگیر ادبیات تطبیقی را به چالش بکشد؟ ادعایی که در بسیاری از مطالعات اخیر در خصوص ادبیات تطبیقی در جهان اسلام و ایران مطرح شده است. (Ghazoul, 2006; Gould, 2011; Anushiravani, 2012; Ahmed, 2016; Mirzababazadeh Fomeshi, 2017)

از نطفه تا جنین: روزهای اولیه تا انقلاب اسلامی ۱۹۷۹

به طور کلی، مطالعات ادبیات تطبیقی در ایران در حدود سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۴۰ و با انتشار اثر رومئو و ژولیت؛ مقایسه با لیلی و مجنون نظامی گنجوی با به عرصه ظهور نهاد. نگارنده آن علی اصغر حکمت (۱۹۸۰-۱۹۹۳)، محققی نام آشنا بود که معمار اصلی نوسازی و فارسی سازی نظام آموزشی در زیر نظر رضا شاه بود (۱۸۷۸-۱۹۴۴). او در مطالعه تطبیقی‌اش، با فهم وسیعی که از ادبیات تطبیقی داشت در حوزه‌های مختلفی از تاریخ، ادبیات و معماری دست برد، در نزد معلم فن معماری، مطالعه مسجد سمرقند و مقایسه آن با ساختمان کلیسای کانتربوری Canterbury Cathedral قابل توجه و لایق صرف وقت و فکر است. همچنین در نزد تلمیذ ادب مقایسه و تطبیق لیلی و مجنون حکیم گنجه با رومیو و ژولیت شاعر استرانیفورد سنجشی ممتع و تحقیقی سودمند خواهد بود. حکمت در تلاش‌اش برای انتخاب درست بهترین اصطلاح معادل برای «comparison» از سر رضایت همه اصطلاحات فارسی در دسترس «مقایسه، تطبیق، سنجش» را بکار برد. این چالشی است که هنوز هم تطبیق گرایان فارس در ایران با آن دست و پنجه نرم می‌کنند (Khezri, 2013, p. 321-338).

مطالعه تطبیقی غیر-تئوریک حکمت با یک ابتکار موسسه‌ای (۱۹۳۸-۱۹۴۷) در رشته ادبیات تطبیقی همراه بود، که شامل قرار دادن برنامه سنجش ادبیات (Evaluation of literature) در مواد درسی دانشگاه تهران می‌شد. فاطمه سیاح (۱۹۴۷-۱۹۰۲)، ایرانی متولد روسیه، که با عنوان استاد در دانشگاه مسکو کار می‌کرد، مسئولیت تدریس این واحد درسی را به عهده گرفت. در هر صورت، مرگ او در سال ۱۹۴۷ به تعطیلی

برنامه انجامید چون «دانشگاه قادر نبود که یک عضو هیئت علمی با صلاحیت‌های علمی سیاح را استخدام کند که به زبان‌ها و ادبیات خارجی نیز آگاه باشد (Anushirvani, 2012, p. 485). سیاح بیشتر از آنکه یک «فارس/ ایرانی» باشد، یک «خارجی» محسوب می‌شد، لذا ادبیات تطبیقی از همان مراحل اولیه یک رشته مربوط به زبان‌های خارجی پنداشته شد. بی دلیل نیست که ادبیات تطبیقی در زمان سیاح، بعنوان گرایش و زیرمجموعه‌ی ادبیات و زبان‌های خارجی و بویژه زبان روسی شکل گرفت.

همانطور که اولین اثر غیر-تئوریک رشته ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های ایران به حکمت برمی گردد و سیاح نخستین فعالیت‌های موسسه‌ای آن را بنیاد نهاد، جمشید بهنام (متولد ۱۹۲۸) نیز نخستین محقق ایرانی بود که اثر تئوریکی را در رشته ادبیات تطبیقی منتشر کرد و برای نخستین بار اصطلاح ادبیات تطبیقی (com-parative literature) را در ادبیات دانشگاهی جا انداخت. وی همچنین، ادبیات تطبیقی را بعنوان یک «علم» و «رشته» معرفی کرد. علیرغم اشاره‌اش به «ادبیات عمومی» و Weltliteratur گوته، او تنها بر تأثیرات ادبی متمرکز شد و بطور مشخص به آرشیه‌های ادبی غربی مشغول شد (۱۹۵۳-۱۹۵۲). او در سال ۱۹۵۳، کتاب ادبیات تطبیقی‌اش را منتشر کرد، که یک ترجمه آزاد از «La littérature comparée» از گویارد بود. بهنام به طرز چشمگیری به مدرنیته در ایران کمک کرد. فعالیت‌های او در رشته ادبیات تطبیقی - با صرف نظر از اهمیت تاریخی‌اش - ناچیز قلمداد می‌شود.

از دهه ۱۹۶۰ تا انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، ادبیات تطبیقی در هر دو زمینه‌ی مطالعات تئوریک و فعالیت‌های موسسه‌ای پیش می‌رفت. حسن هنرمندی (۲۰۰۲-۱۹۲۸)

در دانشگاه تهران ادبیات تطبیقی را تدریس می‌کرد. او با انتشار سه اثر غیر-تئوریک که منحصر بر اثرات شعر فارسی بر شعر فرانسوی متمرکز بودند (۱۹۷۲-۱۹۷۰) به مطالعات ادبی تطبیقی فارسی در ایران کمک کرد. او در این اثرها ادبیات تطبیقی را بعنوان نخستین قدم برای فراملی کردن مرکزگرایی فارسی‌اش بکار برد. شاید ذکر این نکته خالی از فایده نباشد که کتاب «آندره ژید و ادبیات فارسی» او در صفحه دوم با عبارت «ادبیات تطبیقی در خدمت ادبیات فارسی» نامگذاری شده است. جواد حدیدی محقق و مترجم اسلامی (۲۰۰۲-۱۹۳۲)، در گروه فرانسه‌ی دانشگاه فردوسی ادبیات تطبیقی تدریس می‌کرد. او نیز همچون هنرمندی، در ایران با انتشار سه اثر غیر-تئوریک که به طور مشخص بر مسئله تأثیر اسلام شیعی و فارسی بر زبان فرانسوی (۱۹۶۷، ۱۹۴۷، ۱۹۷۸) متمرکز بود، به حلقه ادبیات تطبیقی کمک کرد. در همین دوره ابوالحسن نجفی (۲۰۱۶-۱۹۲۹) مترجم و زبان شناس در دانشگاه اصفهان به تدریس ادبیات تطبیقی پرداخت. او عمدتاً از راه کتابش تحت عنوان «غلط نویسیم» (۱۹۸۷) به جنبش پاکسازی زبان فارسی کمک کرد. محمدعلی اسلامی ندوشن (متولد ۱۹۲۵) مترجم و منتقد ادبی، در دانشگاه تهران ادبیات تطبیقی درس می‌داد. او نیز در آثارش و بویژه در ارتباط با شاهنامه، شیفته این فارس‌گرایی شده بود. همه‌ی این هواخواهان ادبیات تطبیقی در ایران فارغ‌التحصیل نهادهای آموزشی فرانسه بودند. همه آنها به فرانسه رفتند تا برنامه‌ی تحصیلی خود را در فرانسه ادامه دهند، اما برای مطالعه ادبیات تطبیقی نرفته بودند. این محققان در بازگشتشان به ایران، بالاجبار در سمت‌هایی در گروه‌های زبان فرانسه منتصب شدند و در همانجا پیشنهاد دوره‌های ادبیات تطبیقی را مطرح کردند.

ادبیات تطبیقی در هر دو دوره‌ی سیاحی و هنرمندی-نجفی-حدیدی- اسلامی ندوشنی آن، به طور مشخص با گروه‌های زبان‌های خارجی، از جمله روسی و فرانسوی در ارتباط بوده است. این پافشاری و گرایش محافظه کارانه‌ی موجود در خصوص تاثیر و تاثیرات [مقابل] و ردیابی منابع بین دو زبان یا دو ادبیات، که در ایران و جهان عرب تحت عنوان مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی (از این پس از این اصطلاح استفاده می‌کنم) مشهور شده است، عمدتاً ریشه در این سلطه‌ی قدیمی برداشت کلاسیک فرانسوی از مقایسه دارد. اگرچه، منبع عمده دیگری نیز وجود داشت، که به همان اندازه و شاید هم بیشتر، الهام بخش محققان در خصوص این اندیشه‌ی محافظه کارانه از مقایسه است: اندیشه‌ی اسلامی پیشامدرن از «مقایسه». به منظور درک بهتری از این رشته در جهان اسلام به طور کلی و در ایران به طور ویژه، راهی جز پرداختن به این مطلب در دوره‌های میانه و اوایل دوره مدرن نداریم.

البته، قبل از (و در زمان) پیدایش اسلام، محققان از «مقایسه» آگاهی داشته‌اند. محققان عرب و فارس در دوره پیشامدرن در مورد تاثیرات متقابل دو زبان و فرهنگ تحقیق کرده و منابع آن را ردیابی کرده‌اند و اغلب از این راه سعی داشته‌اند تا برتری یکی را بر دیگری نشان دهند. اوج این مقایسه‌ها، جهت نشان دادن چنین برتری، را می‌توان در عنوان کتاب‌هایی مشاهده کرد که در کتاب «الفهرست» لیست شده‌اند و در آن کتاب شناس مسلمان قرن دهم «ابن الندیم» آنها را تحت عنوان «فضل العجم علی العرب» (برتری غیرعرب بر عرب) و «فضل العرب علی العجم» (برتری عرب بر غیرعرب) (۱۹۹۴، p. ۱۵۶) دسته بندی کرده است. از آنجا که قرآن و حدیث (گفته پیامبر) متون مقدس بودند، لذا برای محققان اسلامی

بی رقیب و غیر قابل مقایسه باقی ماندند. و اگر قرآن و حدیث گهگاهی با متون دیگر مقایسه می‌شدند، تنها جهت نشان دادن برتری آنها بود. متخصصان قرون میانه حتی اصطلاح ویژه‌ی «اعجاز» را برای این امر ابداع کردند، تا بر نوعی زیبایی حیرت انگیز و دست نیافتنی دلالت کند که وحی و معجزه‌آسا معنی می‌داد (Ghazoul, 2006, p. 114). اما در مورد قصیده عصر پیشا اسلامی قضیه بسیار متفاوت بود. از همان ابتدا، بازار العکاظ پیشا اسلامی، مکان مشهوری برای رقابت بین شعرا بود تا هر کدام برتری خود را ثابت کنند. النابغه الذبانی (۶۰۴-۵۳۵ میلادی) اغلب نقش داور و مقایسه گر را داشت. مقایسه‌ای که ام جندب بین اشعار شوهرش و اشعار علقمه انجام داد مهم ترین مقایسه دوران پیشا اسلامی محسوب می‌شود. زمانی که او اشعار علقمه را بر اشعار شوهرش ترجیح داد، توسط شوهرش طلاق داده شد و علقمه او را به همسری خود درآورد و عنوان فحل (اسب نر) را گرفت. در حوزه بلاغت، بیشترین تحلیل‌های ادبی از این مقایسه دوران میانه‌ای صورت گرفته است. عربهای قرون میانه اصطلاحات سرقة، معارضة، مطابقة، موازنة و واسطة را به منظور مقایسه، میانجی‌گری، دفاع و برتری دادن شعری بر دیگری (Mubarak) ابداع کردند. برخی از منتقدان عرب دوران میانه، همچون الجاحظ منتقد قرن نهم (1965, p. 74-75)، در خصوص شعر غیرعربی، برخی از روایت‌های رایج را گزارش می‌دهند گویا که یونانی‌ها و سایر ملل شعر نداشتند. چنین گرایش‌های رایجی به نوعی عرب-مرکزی انجامید (Ghazoul, 2014, p. 114). محققان اسلامی غیر عرب دوران میانه، به لحاظ تاریخی در مورد مسئله مرکزگرایی اسلامی-عربی دو رویکرد را در پیش گرفته‌اند. از طرفی، برخی از آنها در

پذیرش این مرکزگرایی عربی با کم اهمیت جلوه دادن زبان و فرهنگ خودشان رویکردی افراطی اتخاذ می‌کنند. نمونه این استعمار داخلی شده را شاید بتوان در آثار البیرونی (۱۰۴۰-۹۷۳) دانشمند ایرانی جست. او در مقایسه‌اش در بین دو زبان، بیان می‌دارد، « نزد من دشنام دادن به زبان عربی، خوشتر از ستایش به زبان فارسی است» (2004, p. 168). در طرف دیگر، ما روایت محققانی را داریم که در مقابل این مرکزگرایی عربی مقاومت کرده و مرکزگرایی فارسی را توسعه می‌دهند. یک نمونه این مرکزگرایی فارسی ضد-عربی را می‌توان در مقایسه‌ای یافت که انوری شاعر قرن دوازدهم در بین این دو زبان انجام داد. او مقامات فارسی حمید الدین را بر کل فرهنگ عرب، بجز قرآن و حدیث ترجیح می‌دهد: « هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی/ از مقامات حمید الدین شد اکنون ترهات» (1985, p. 523). از زمان حضور اسلام در این مناطق اسلامی شده، این دو رویکرد تطبیقی: ضد ملی-عربی-اسلامی خواهانه و رویکرد ضد عربی ملی خواهانه، در بسیاری از زبان‌ها و ادبیات جهان اسلامی شده مشهود است.

پس از میانبر تاریخی، اکنون می‌توانیم به قضیه‌ی ادبیات تطبیقی قرن بیستم برگردیم. از سال ۱۹۰۰ تا انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ در ایران، موازی با گفتمان‌های فارسی-عربی (روسی/فرانسوی) در مراکز ادبیات تطبیقی در ایران، همزمان یک گفتمان فارسی-عربی وجود داشت که چهارچوب نظری برای «مقایسه» را از این اندیشه پیشامدرن اسلامی به عاریت می‌گرفت. این مطالعات تطبیقی در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ بعنوان رویکردهایی به ارتباطات ادبی عربی و فارسی پدیدار شدند. تقریباً تمامی این مطالعات به شدت بر تاثیر و برتری زبان فارسی بر عربی متمرکز شدند. این امر با ملی‌گرایی ضد عربی رضا شاه

منطبق بود. اوج این جریان را می‌شود به وضوح در کتاب تاریخ و فرهنگ ایران (برای اولین بار در سال ۱۹۴۴ انتشار یافت) و دو قرن سکوت (برای اولین بار در سال ۱۹۵۱ انتشار یافت) مشاهده کرد. در پاسخ به این مطالعات مرکز-گرایانه‌ی فارسی، چندین محقق عرب آموزش دیده به زبان فارسی در ایران موضع مخالف گرفتند و به طور مشخص در مورد تاثیر و برتری زبان عربی بر فارسی نوشتند (Mah-Hariri 1967, Sec: fuz 1957). این برداشت پیشامدرن اسلامی از «مقایسه»، با مکتب غربی فرانسوی در ایران درهم آمیخت و به تسلط یک دیدگاه محافظه کارانه انجامید، که بر تحقیق در خصوص تاثیر و ردیابی منابع برای نشان دادن برتری زبان فارسی بر سایر زبان‌ها و فرهنگ‌ها پافشاری می‌کرد. این مرکزگرایی فارسی متعاقب انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ تبدیل به یک مرکزگرایی فارسی-شیعی عمیق شد که همه جوانب ایران امروزی، از جمله علوم انسانی را در بر گرفت.

ادبیات تطبیقی و انقلاب اسلامی ۱۹۷۹

در میانه‌ی انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ و انقلاب فرهنگی در ایران، دانشگاه‌های ایران از تاثیرات غربی و غیر اسلامی پاکسازی شدند تا در راستای شیعه‌گرایی سیاسی قرار گیرند. انقلابی‌ها به دستور شورای انقلاب فرهنگی از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ دانشگاه‌ها را بستند. گروه ادبیات تطبیقی بسته و محققان بسیاری همچون هنرمندی تصفیه شدند (Ahmadi, 2002, p.302). در نتیجه، برای یک دهه‌ی کامل در ایران در حوزه ادبیات تطبیقی پیشرفت قابل توجهی صورت نگرفت. علیرغم این امر، مفهوم «مقایسه» در تعریف پیشامدرن اسلامی آن همچنان رایج بود. این تلقی از «مقایسه» برای نشان دادن برتری دنیای اسلام بر دنیای غرب و شرق و و برتری



انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ بر انقلاب‌های دیگر و برتری شیعه بر سنی مورد استفاده قرار می‌گرفت. شمار بسیاری از آثار ادبی غیر-تئوریک بر تاثیرات اسلام بر ادبیات فارسی متمرکز بودند و از این راه قصد داشتند تا هویتی اسلامی به ادبیات فارسی ببخشند. موضوعات اصلی شیعه‌گری، همچون عاشورا، حسین و کربلا در مطالعات تطبیقی ادبی برجسته شدند (khezri, 2013). این مطالعات بیشتر کاربردی، همراه با تعداد اندکی از مطالعات تئوریک در زمینه ادبیات تطبیقی، جهت گیریشان را بیشتر از مفهوم اسلامی پیشامردن «مقایسه» به امانت گرفته بودند تا پیشرفت‌های چشمگیر این رشته در نیمه دوم قرن بیستم.

در زمینه نقد ادبی، مطالعات ادبیات تطبیقی در ایران دهه ۱۹۹۰ اندکی پیشرفت نمود. این امر از طریق ترجمه نظریه‌ی ادبیات اثر ولک و وارن حاصل شد. این ترجمه جغرافیای نظری ادبیات تطبیقی را به آن چیزی گسترش داد که در ایران و جهان عرب به مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی (از این پس از این اصطلاح استفاده می‌کنم) شهرت یافته است. این مکتب، برخلاف مکتب فرانسوی، به پیوند تاریخی بین دو نویسنده یا دو متن و حتی به تفاوت بین زبان‌ها نمی‌پردازد. هدف مکتب آمریکایی از «مقایسه» یافتن شباهت‌ها و تفاوت‌ها در بین نویسندگان و آثار آنهاست. در هر صورت، هنوز مکتب فرانسوی بود که به تسلط خود بر مراکز ادبی فارسی ادامه می‌داد. در سال ۱۹۹۴، کتاب عربی غنیمی هلال تحت عنوان ادبیات تطبیقی به فارسی ترجمه شد. اهمیت این کتاب در مثال‌های کاربردی آن در خصوص تاثیر ادبیات اسلامی و عربی بر ادبیات فارسی است. این کتاب تا به امروز مؤثرترین کتاب در زمینه ادبیات تطبیقی در ایران و جهان عربی به شمار می‌رود.

حسام الخطیب (متولد ۱۹۳۲) مقایسه‌گر فلسطینی، اهمیت کتاب هلال را بدین گونه بیان می‌دارد، «تا پایان دهه ۷۰، کتاب هلال تنها منبع ادبیات تطبیقی است و کتابی را سراغ ندارم که حتی یک نقطه و یا یک صفحه بیشتر از چیزی که او گفته، نوشته باشد» (1990, p. 54).

با شروع قرن بیست و یکم، ادبیات تطبیقی در ایران کمی پیشرفته‌تر به نظر می‌رسید. کتاب‌های متعدد کاربردی و تئوریک در زمینه ادبیات تطبیقی به فارسی نگاشته و یا برگردانده شدند. بسیاری از مجلات ایرانی به طور مشخص بر مطالعات ادبی تطبیقی تمرکز کردند. کنفرانس‌ها و کارگاه‌های ادبی به ادبیات تطبیقی اختصاص داده شدند. بعلاوه، دانشگاه‌های متعددی رشته‌های جدیدی در زمینه ادبیات تطبیقی تاسیس کردند. پیشرفت‌های مشابهی در مراکز ادبی تطبیقی در خاورمیانه نیز به چشم می‌خورد. اصطیف مقایسه‌گر سوری، این پیشرفت‌های بی سابقه در ادبیات تطبیقی جهان عرب را در ارتباط با شمار متعدد کتاب‌های نظری تطبیقی اینگونه بیان می‌کند: «شمار کتاب‌های نظری در حوزه ادبیات تطبیقی که به زبان عربی نگاشته شده‌اند از هر زبان زنده دیگری، از جمله از انگلیسی و فرانسوی بیشتر است. حتی شمار این کتاب‌های عربی از مجموع کتاب‌های ادبیات تطبیقی در فرانسه، بریتانیا و ایالات متحده روی هم رفته بیشتر است» (2007, p. 12-13). این پیشرفت کمی دانش ادبیات تطبیقی در ایران و جهان عرب حاصل کرده است، پژوهشگران عرصه ادبیات تطبیقی را قانع کرده است که این رشته پیشرفته‌های بسیار مهمی حاصل کرده است و یا در آینده نزدیک حاصل خواهد کرد. (See: Gould, 2011; Anushirvani, 2012; Ahmed, 2016; Mirzababazadeh-Fomeshi, 2017). من در قسمتهای آتی این

مقاله این ادعاها را رد میکنم.

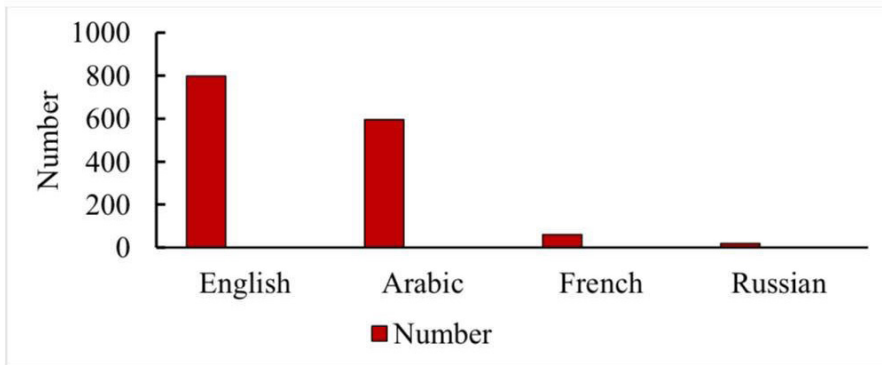
مرکزگرایی نهادینه‌ی فارسی - شیعی

یک دانشکده سطح متوسط ادبیات و علوم انسانی در ایران در ارتباط با زبان‌های ملی و خارجی، دارای گروه‌های فارسی، عربی و انگلیسی می‌باشد. در برخی از مؤسسه‌های پیشرفته تر ممکن است گروه فرانسه، آلمانی، اسپانیایی و پرتغالی نیز وجود داشته باشند. در مقاطع ابتدایی و متوسطه زبان‌های عربی و انگلیسی در مواد درسی دانش آموزان گنجانده شده است. نکته جالب توجه این است که گروهی در این دانشکده‌ها وجود ندارد تا به فرهنگ و زبان کشورهای همسایه، بویژه به شبه قاره هند، اوراسیای مرکزی و آسیای غربی بپردازد.

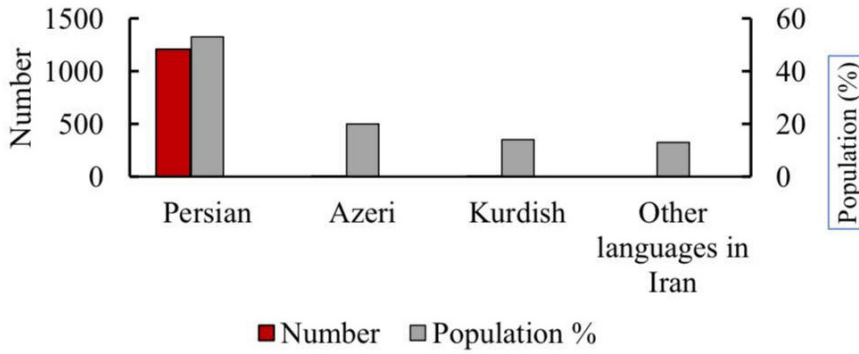
موازی با این تعصب جغرافیایی خارجی/ منطقه‌ای، یک تعصب جغرافیایی داخلی نیز در ارتباط با زبان‌های غیرفارسی در ایران به چشم می‌خورد. یعنی جایی که زبان مادری حدود نیمی از جمعیت ایران غیرفارسی است. در واقع زبان فارسی تنها زبانی قانونی برای

تحصیل در مقاطع ابتدایی و متوسطه است. حتی قانون اساسی نیز زبان‌های غیرفارسی در ایران را با اصطلاحات استعماری همچون «زبان‌های محلی و قبیله‌ای» (بند ۱۵) توصیف می‌کند. شکل‌های ۱ و ۲ این مرکزگرایی فارسی را با آمار و ارقام مربوط به دپارتمان‌های زبان‌های ملی و خارجی نشان می‌دهند. مشابه همین وضعیت برای اقلیت‌های دینی غیرشیعی نیز صدق می‌کند. قانون اساسی ایران از مذهب شیعه دوازده امامی بعنوان مذهب رسمی کشور نام می‌برد. ادیان و مذاهب غیرشیعه در ایران به طور تاریخی از حوزه‌ی ادبیات تطبیقی شیعی - فارسی در ایران کنار گذاشته شده‌اند. شکل ۳ با ذکر شمار دپارتمان‌های مطالعات دینی و اسلامی در ایران این مرکزگرایی شیعی را نشان می‌دهد.

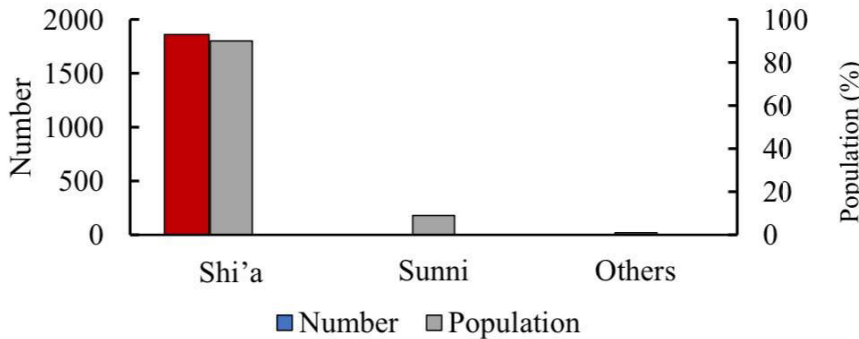
علیرغم برداشت‌های موجود، این امر تنها به ایران و خاورمیانه مربوط نمی‌شود؛ بلکه مسئله‌ای جهانی است که به آمریکای شمالی نیز رسیده است. هیچ کدام از مؤسسه‌های آموزش عالی در ایالات متحده،



شکل ۱- آمار تقریبی گروه‌های زبان خارجی در دانشگاه‌های دولتی در ایران. اگر به زبانی اشاره نشده است به این معنی است که کمتر از ۵ گروه وجود دارد. منبع: سنجش (۲۰۱۷)



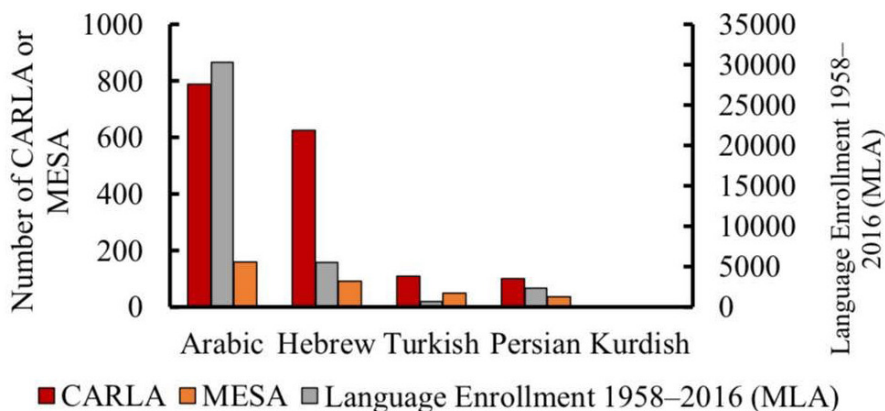
شکل ۲- آمار تقریبی گروه‌های زبان فارسی و سایر زبان‌های بومی در ایران و درصد متکلمان آنها. نسبت اقلیت‌های اتنیک و دینی در ایران موضوعی مناقشه برانگیز است. حکومت آن را از موضوعات امنیت ملی قلمداد می‌کند. در اینجا به منابع ایرانی و بین‌المللی زیر استناد شده است: CIA word, factbook, PBS, Iran data portal, و آمار.



شکل ۳- شمار تقریبی گروه‌های دینی در دانشگاه‌های دولتی در ایران و درصد جمعیت آنها. بیشتر بررسی‌های اخیر تغییری بزرگ در عقاید دینی در ایران را نشان می‌دهند. مراجعه شود به: <https://theconversation.com/irans-secular-shift-new-survey-reveals-huge-change-in-religious-beliefs-145253>

برای زبان‌های مسلط در نظر می‌گیرند که صاحب دولت خود هستند. بر طبق مؤسسه تحقیقات پیشرفته یادگیری زبان در دانشگاه مینه سوتا، تنها در ایالات متحده، بیش از ۷۸۸ برنامه دائمی به زبان عربی، ۱۰۹

پستی دائمی را برای زبان‌ها و فرهنگ‌های بی دولت خاورمیانه تدارک ندیده‌اند. در حالیکه صدها برنامه را تحت عنوان گنده و توخالی «مطالعات منطقه‌ای» همچون «زبان‌ها و فرهنگ‌های خاورمیانه و خاور نزدیک»



شکل ۴- شمار برنامه‌های دائمی برای زبان‌ها و فرهنگ‌های خاورمیانه در ایالات متحده.

کارولینای شمالی (UNC) اذعان داشت که در بازبینی گزارش پروژه‌های سالانه گروه که توسط دوک-دانشگاه کارولینای شمالی ارائه شده در کنسرسیوم مطالعات خاورمیانه بی عدالتی‌های زیادی به چشم می‌خورد: «در کنسرسیوم مطالعات خاورمیانه‌ی دوک-دانشگاه کارولینای شمالی تعادل و عدالت به چشم نمی‌آید زیرا اصلا و یا دست کم بسیار اندک برنامه‌هایی را به تبعیض‌های تاریخی علیه اقلیت‌های مذهبی (مانند مسیحی‌ها، یهودی‌ها، بهاییان، ایزدی‌ها، کورد‌ها، دوروزها و سایرین) و شرایط فعلی آنها اختصاص داده است.» محققان به اصطلاح پسا-استعمار فارس زبان همچون حمید دباشی، به جای اینکه بر چنین عدم تناسبی و ناعدالتی در مطالعات خاورمیانه انگشت بگذارند، ادعا می‌کنند که نامه وزارت آموزش و پرورش ایالات متحده‌ی آمریکا خطاب به دوک-کنسرسیوم مطالعات خاورمیانه دانشگاه کارولینای شمالی، به طور هدفمند برای مقابله با استنباط‌ها و آگاهی‌های «تعصبات ضد-اسرائیلی و ضد امپریالیستی» در چنین

برنامه به زبان ترکی و ۱۰۰ برنامه به زبان فارسی وجود دارند، درحالی‌که هیچ برنامه‌ای به زبان مردمان بی دولت خاورمیانه وجود ندارد. بر طبق انجمن مطالعات خاورمیانه‌ای، ۲۲۵ برنامه آموزش عالی در ایالات متحده وجود دارند، که سهم عربی ۱۵۹، عبری ۹۱، فارسی ۴۹ و ترکی ۳۶ برنامه است. هیچ برنامه دائمی مشابهی برای زبان‌های بی دولتی همچون زبان کوردی وجود ندارد. شکل ۴ شمار برنامه‌های دائمی برای زبان‌ها و فرهنگ‌های خاورمیانه در ایالات متحده را نشان می‌دهد.

این دپارتمان‌ها و مراکز وابسته به آنها همچنین در توزیع منابع داخلی و خارجی که حکومت فدرال تامین می‌کند بطور ناهماهنگ و غیر عادلانه عمل می‌کنند؛ مهم تر از همه، آنها بورس‌ها و هدایی‌های مطالعات منطقه‌ای، زبان‌های محروم و فرهنگ‌های ناشناخته همچون کوردی را در انحصار دارند. در ۲۹ آگوست سال ۲۰۱۹ وزارت آموزش و پرورش ایالات متحده آمریکا نامه‌ای را منتشر کرد که با اشاره به نام شعبه شاپل هیل دانشگاه

بسترهای دانشگاهی مطرح شده‌اند (۲۰۱۹). به طور تاریخی، ترویج و درخواست آموزش به زبان مادری اقلیت‌ها در خاورمیانه توسط دولت‌های خاورمیانه به صهیونیسم، امپریالیسم و دشمنان این دولت‌ها نسبت داده شده است (Sheykhoulislami, 2019; Soleimani & Mohammadpour, 2019).

سد نهادهای بزرگ دیگر بر سر راه ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های خاورمیانه در مجموع و در دانشگاه‌های ایران به‌ویژه سیستم تمرکزگرا و تک‌نظمی/رشته‌ای آموزشی است. برنامه درسی مقاطع ابتدایی و متوسطه در سراسر کشور توسط وزارت آموزش و پرورش (از پیش) طراحی شده‌اند. این امر کمترین تغییر در هر مواد درسی یا حتی یک واحد درسی در سراسر کشور را ناممکن می‌کند. برنامه درسی برای دوره‌ی پس از متوسطه و برای دانشگاه‌ها در سراسر کشور، (از پیش) توسط وزارت علوم، تحقیقات و فناوری طراحی شده است. چنین رویکرد تمرکزگرایانه و تک‌نظمی به دانشکده‌ها و دپارتمان‌ها اجازه نمی‌دهد حتی یک واحد درسی جدید خارج از برنامه درسی را که از قبل توسط دولت تصویب شده است برگزار کنند. همچنین به دانشجویان اجازه داده نمی‌شود در کلاسها و واحدهای درسی دیگری ثبت نام کنند که توسط گروه‌های دیگر برگزار می‌شوند. برخلاف دانشگاه‌های آمریکای شمالی، بعنوان مثال، مشارکت یک دانشجوی زبان فارسی در یک درس فرعی در رشته‌ی علوم سیاسی و یا حتی تنها مشارکت در یک واحد درسی در مطالعات جنسیتی قابل تصور نیست. برخلاف نظام آموزشی در آمریکای شمالی، در اینجا آموزش در هر دو مقاطع متوسطه و دانشگاهی شدیداً تحت نظارت و وابسته به دولت هستند. یک راز مشهور نانوشته در دانشگاه‌های ایران وجود دارد که می‌گوید: «می‌توانید در مورد هر

موضوعی بنویسید و صحبت کنید جدا از دین، سیاست و زنان». سه موضوع اصلی که به لحاظ تاریخی در مرکز ادبیات تطبیقی قرار دارند.

مرکزگرایی متعارف فارسی - شیعی

تقریباً تمام ۲۰ کتاب نظری در دسترس در حوزه ادبیات تطبیقی در ایران به مکتب فرانسه وابسته هستند. کتاب از ادبیات تطبیقی تا نقد ادبی اثر سجادی، مقدمه‌ای بر ادبیات تطبیقی اثر دادور و ادبیات تطبیقی در نوسان اثر لطافتی و فراهانی تنها استثناها در این میان هستند. در هر صورت، از آنجا که این کتابها منحصرراً برای دانشجویان گروه زبان فرانسه تهیه شده‌اند، دشوار بتوان میزان اثرگذاری آنها را بر پیشرفت این رشته در ایران سنجید. برای نمونه، کتاب دادور به زبان فرانسوی نوشته شده است. نویسنده هفده کتاب باقیمانده بیش از اینکه متخصص رشته ادبیات تطبیقی باشند، دانش آموخته‌ی زبان‌های عربی، فارسی و مطالعات اسلامی بوده‌اند. حتی پنج تا از این کتاب‌های نظری در ایران به زبان عربی نوشته شده‌اند (Sa-beri, 2007; Sheikhi, 2008; Khezri, 2013; Zainivand, 2013). تعداد بسیاری از این کتاب‌ها حاوی نمونه‌های فراوانی از مرکزگرایی فارسی-شیعی هستند.

از میان آن ۲۰ کتاب نظری که در حوزه ادبیات تطبیقی در ایران ترجمه شده‌اند، ۱۷ مورد آن از ادبیات تطبیقی عربی برگردانده شده‌اند. ترتیب زمانی این کتابها به این شکل است: هلال ۱۹۹۴ و ۲۰۱۴؛ ندا ۲۰۰۱، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵؛ کفافی ۲۰۰۳؛ جمال الدین ۲۰۱۱ و ۲۰۱۴؛ حمود ۲۰۱۱؛ شیخی ۲۰۱۲؛ التونجی ۲۰۱۶؛ علوش ۲۰۱۶؛ و اصطیف ۲۰۱۸. هفت کتاب باقیمانده که از زبان‌های انگلیسی و فرانسوی برگردانده شده‌اند اینها هستند: -outline of compara-



مجلات) تعمیم داد. در محیط دانشگاهی ایران، رشته ادبیات تطبیقی عموماً در گروه زبان عربی گنجانده شده است. تا به امروز، سیاست‌گذاران در ایران این رشته را مستقل و جداگانه فرض نمی‌کنند، بلکه آن را گرایش و یا شاخه‌ای از زبان فارسی و عربی قرار داده‌اند (Mirzaba-bazadeh-Fomeshi, 2017, p. 153-154). مفهوم پیچیده‌ی چنین هم‌پوشانی، که قابلیت‌های تکنیکی در زبان عربی را همسان با تطبیق‌گرایی و تطبیق‌گرایی را همسان با رسا بودن در زبان عربی قرار داده است، هنوز در محافل ادبی تطبیقی به طور جدی مورد بحث قرار نگرفته است. یکی از پیامدهای این هم‌پوشانی استقبال بی سابقه‌ای از یک بخش بسیار گزینشی ادبیات تطبیقی عربی بوده است که بخوبی با ایدئولوژی مرکزگرایی فارسی-شیعی همخوانی دارد. بیشتر تطبیق

literature from Dante aligherito Eugene o'Neill(FriedrichY Malone2009) , la literature compare(Guyard:1995), literature generale et literature compare(Jeune:2011), comparative literary studies: an introduction(Prawer 2019), Introduction to comparative literature(Jost:2019), and la literature compare(Chevrel:2007); and la republique mondiale des lettres(Casanova 2014). چیزی که این ترجمه‌ها و ترتیب زمانی آنها به ما می‌گوید این است که ادبیات تطبیقی در ایران پیوندی اساسی و مداوم با ادبیات تطبیقی جهان ندارد. بجز کتاب‌های شفرل و کاسانووا، همه‌ی کتاب‌های غیر-عربی دیگر قبل از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ به زبان اصلی نگاشته شده‌اند. همین بحث را می‌توان به بیشتر فعالیت‌های مربوطه‌ی دیگر در این رشته (مانند، کارگاه‌ها، کنفرانس‌ها و

گرایان عرب که آثارشان به فارسی برگردانده شده‌اند، مرتبط با مطالعات خاورمیانه‌ی جهان عرب هستند. این محققان تخصص و یا تحصیلاتی در زمینه‌ی ادبیات تطبیقی ندارند. در قریب به اتفاق این ترجمه‌ها، می‌شود به وضوح نمونه‌های مرکزگرایی فارسی-شیعی و استفاده ابزاری از این رشته در خدمت اهداف مذهبی و سیاسی را یافت. شاید یکی از روشن ترین نمونه‌ها، ادبیات تطبیقی اثر طه ندا است. این کتاب، که حداقل پنج بار توسط مترجمان متفاوت به زبان فارسی برگردانده شده است، شیفته عناوینی چون حسین، کربلا و عاشورا است که عناوین اساسی در مرکزگرایی فارسی-شیعی هستند. طه ندا در این کتاب، از محدود کردن جغرافیای ادبیات تطبیقی به جوامع اسلامی و استفاده ابزاری از این رشته در خدمت اهداف سیاسی دفاع می‌کند (Allush, 1987, p.255). شایان توجه است که تقریباً همه تطبیق‌گرایان عرب که آثارشان در حلقه‌های ادبی فارسی پذیرفته شده‌اند، متعلق به شهرهای قاهره، بیروت و دمشق هستند- یعنی کشورهای عرب که ایران بطور تاریخی روابط خود را با آنها حفظ کرده است. این مرکزگرایی‌های فارسی-شیعی در ایران (و مشابه عربی-اسلامی آن در جهان عرب) همچنین تلاش کرده‌اند تا یک چهارچوب نظری برای این مرکزگرایی فارسی-عربی-اسلامی متعارف خلق کنند، که انعکاس آن در مکتب‌های ادبیات تطبیقی عربی، اسلامی و ایرانی پررنگ است.

مکتب عربی ادبیات تطبیقی

اصطلاح المدرسه العربیه فی الادب المقارن (مکتب عربی ادبیات تطبیقی) از زمان پیدایی‌اش در دهه‌ی ۱۹۷۰، یکی از پرکاربردترین و تا هنوز هم یکی از گمراه کننده ترین عبارات در محافل ادبی تطبیقی بوده است. این اصطلاح نه تنها فاقد نوآوری

نظری است، بلکه قبل از هر چیز با مرکزگرایی عربی در ارتباط است. این اصطلاح قبل از هر چیز همچون واکنشی به مکتب‌های ادبیات تطبیقی فرانسوی، آمریکایی و اسلاوی در جهان عرب جلوه می‌کرد. اصطلاح «مکتب عربی» بیشتر اوقات همچون مانیفستی توسط ملی‌گرایان جهان عرب و همچون ابزار عمده‌ای در جهت تحقق و تایید برتری زبان عربی بر سایر زبان‌ها به کار گرفته شده است. علاوه بر این «این امر برای تحقق اهداف غیر ادبی، عمدتاً در راستای ترسیم جهان عرب همچون «بلوک یکپارچه» و دارای یک زبان و ادبیات واحد بکار رفته است. با این تصور، مکتب عربی برای هر پژوهش در حوزه‌ی ادبیات تطبیقی دو شرط ضروری را لازم دارد: زبان‌های متفاوت و پیوندهای تاریخی در قالب تاثیر و مطالعه منابع. کفافی، یکی از مدافعان اساسی مکتب عربی این پرسش را مطرح می‌کند که «آیا مطالعه تطبیقی بین شعر نو عربی در مصر و شعر نو عربی در لبنان جایگاهی در ادبیات تطبیقی دارد؟ واقعیت این است که مرزهای سیاسی نمی‌توانند معیاری برای جداکردن ادبیات‌ها باشند و تنها ادبیات‌ها در زبان‌های متفاوت می‌توانند در حوزه‌ی ادبیات تطبیقی قرار گیرند» (p. 24, 1971). جدای از این امر مکتب عربی در راستای تقویت مرکزگرایی عربی‌اش، همچنین هرآنچه که به زبان عربی توسط محققان غیر-عرب نوشته شده است را جزو ادبیات عربی قلمداد می‌کند. جمال الدین مدافع دیگر مکتب عربی (p. 1989, 5) می‌نویسد: «اگر شاعری یا نویسنده‌ای به زبان عربی بنویسد، جدای از اینکه از چه اصل و یا نژادی باشد، ما ادبیات‌اش را جزو ادبیات عربی قلمداد می‌کنیم. بنابراین، دیوان‌ها و آثار عربی نویسندگان فارس، جزو ادبیات عربی محسوب می‌شوند، نه ادبیات فارسی.» محققانی همچون اصطیف (۲۰۰۷)

با آگاهی از موضوع مرکزگرایی عربی در مکتب عربی و فقدان نوآوری نظری آن، از بکار بردن این اصطلاح سرباز می‌زند و ترجیح می‌دهد از عبارت «عرب‌ها و ادبیات تطبیقی» استفاده کند. همانطور که اشاره کردم، مکتب عربی، پیوندی مداوم و هماهنگ با استنباط ایدئولوژیکی از «طایفه‌ی برگزیده» در دوره پیش از اسلام یا «ملت برگزیده» در عروبه‌ی دوران میانه و پدیده‌های همزاد آن در «بهار عربی» همچون «پان-عربیسم»، «بلوک عربی» و «اتحاد عربی»، دارد (2015, p. 40-67).

مکتب اسلامی ادبیات تطبیقی

در حالیکه ملی‌گرایان جهان عرب از مکتب عربی دفاع می‌کردند، اسلام‌گراهای جهان عرب اصطلاح خاص خود «مکتب اسلامی ادبیات تطبیقی» را مطرح کردند. این اصطلاح همچون واکنشی مستقیم در مقابل مکتب‌های فرانسوی، آمریکایی، اسلاوی و عربی به نظر می‌رسید. مانیفست نظری این مکتب کتاب «به سوی ادبیات تطبیقی اسلامی» و «مقدمه‌ای بر ادبیات تطبیقی اسلامی» اثر مکی است. مکی این مکتب را با چنین عباراتی معرفی می‌کند: «زمینه‌ی وسیع و همواری وجود دارد که در بطن چهارچوب این رشته است [...] و آن ادبیات تطبیقی اسلامی است. اگر نظریه پردازان ادبیات تطبیقی اهداف بیشتری ماورای جنبه‌های زیباشناسانه برای این رشته قائل باشند [...] اسلام در خصوص اهداف متعالی بر این رشته پیشی گرفته است و در این رشته یک ابزار ادبی سودمندی برای برانگیختن عوطف انسانی فراتر از رنگ، نژاد و زبان یافته است (1994, p. 5).

مکتب اسلامی نیز مانند مکتب عربی، فاقد هرگونه نوآوری نظری در حوزه‌ی مطالعات ادبیات تطبیقی است. این اصطلاح بیشتر اوقات بعنوان معیار اصلی برای برجسته

کردن و مقایسه ادبیات متعهد جهان اسلام در یک طرف و نادیده گرفتن ادبیات غیر متعهد و ادبیات غیر-مسلمانان در طرف دیگر بکار گرفته شده است. ریشه‌های مکتب اسلامی را می‌توان در مرکزگرایی اسلامی در دوره‌ها و مراحل متفاوت تاریخی جست. همانطور که نشان داده‌ام، این اصطلاح ارتباط مستقیمی با [اصطلاح] «بهترین ملت» در دوره‌ی پیشا مدرن و نهایتا [با اصطلاحات] «پان اسلامیسم»، «اتحاد اسلامی»، «تقریب بین مذاهب» و اخیرا «بهار اسلامی» و یا «بیداری اسلامی» جهان عرب امروزه دارد (2015, p. 40-67).

از آغاز قرن بیست و یکم تا به امروز ۲۱، در ایران از ادبیات تطبیقی عربی استقبال بی سابقه‌ای شده است (Khezri, 2020, p. 140-105). هر دو مکتب عربی و اسلامی در محافل ادبیات تطبیقی در ایران پذیرفته شده و مورد مناقشه قرار گرفته‌اند. مکتب اسلامی تنها در برجسته کردن موضوعاتی مورد استفاده قرار گرفته است که در نزد شیعه‌گرایی اساسی انگاشته می‌شوند. در مقابل، وضعیت مکتب عربی اندکی متفاوت بوده است. تعدادی (به اشتباه) آن را همچون یک جریان عربی ضد امپریالیستی پنداشتند و لذا از آن استقبال کرده‌اند. دیگران از آن صرفا بعنوان یک مرکزگرایی عربی یاد کرده‌اند. تطبیق‌گرایان فارس، در تلاش‌های ضد-عربی و فارس خواهانه شان اصطلاح خاص خود را جا انداختند: مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی!

مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی

مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی نیز، همچون مکتب عربی و اسلامی فاقد هرگونه نوآوری در حوزه‌ی نظریه‌ی ادبی است. این اصطلاح بیشتر توسط محققان فارسی-شیعی و بعنوان معیار اصلی در امر تحقیق و برای نشان دادن



تاثیر و نهایتاً برتری زبان فارسی و شیعه‌گری بر سایر زبان‌ها و مذاهب جهان اسلام بکار گرفته شده است. میرزایی و سلیمی طرح ایجاد یک مکتب ایرانی را پیش کشیدند تا به واسطه‌ای برای درک و پذیرش ادبیات تطبیقی بعنوان یک رشته دانشگاهی و ابزاری برای غنی کردن ادبیات ملی/فارسی] در ایران تبدیل شود (2010, 7, 2, p). اکبری با توجه به «تکثر فرهنگی در فلات ایران»، فراخوان مکتب ایرانی را می‌دهد، زیرا در گمان وی تنها از راه چنین مکتبی «مقایسه اندیشه‌های دو شاعر در داخل مرزهای ایران در دو دوره متفاوت به دلیل چند پارگی فرهنگی و تمدنی در فلات ایران می‌تواند در زمره ادب تطبیقی قرار بگیرد».

زینی‌وند، در مقاله‌اش تحت عنوان «مکتب ایرانی ادبیات تطبیقی» (2012, p. 2) مدعی می‌شود که مکتب ایرانی «اروپا-محوری» و «اهداف استعماری و امپریالیستی» شدید این رشته را انکار می‌کند و آنها را با یک «رویکرد ایرانی-اسلامی» جایگزین می‌کند. در خوانش او، مکتب اسلاوی از کمونیسم، مکتب فرانسه از اروپا-محوری، و مکتب آمریکایی از امپریالیسم و استعمار دفاع می‌کنند. به هر جهت، مکتب ایرانی در خوانش زینی‌وند، «یک مکتب جدید است که ریشه‌های عمیقش در فرهنگ و هویت یک ایران ناب و اسلام ناب قرار دارد». هدف این مکتب تقویت پایه‌های ادبیات ملی و ادبیات اسلامی و استفاده این دو بعنوان معیار درک سایر فرهنگ‌ها است. بنابراین، دو کلیدواژه‌ی عمده‌ی این مکتب عبارتند از «ادبیات و فرهنگ ایرانی» و «دکترین دینی» (Ibid., p. 5). او «کشف ریشه‌های ناب فرهنگ و تمدن ایرانی» و «تمرکز بر ادبیات روحانی، اخلاقی و متعهد» را دو تفاوت عمده میان این مکتب و مکاتب دیگر ادبیات تطبیقی قلمداد می‌کند (Ibid. p. 7).

شکی نیست که این رشته در ایران - و تا حدی در جهان عرب - بخصوص در زمینه‌ی نظریه‌ی ادبی در بحرانی جدی بسر می‌برد. در راستای محدودیت زبان انگلیسی در ایران و نیز تسلط مدیریت حکومت بر این رشته، جنبه‌ی اروپامحوری رشته ادبیات تطبیقی به حدی برجسته شده است که مترادف خود رشته ادبیات تطبیقی شده است. این امر به حدی رسیده است که پژوهشگران فارس زبان، فراخوان عمومی داده‌اند تا فارسی-شیعه‌محوری این رشته جایگزین اروپا-محوری آن شود.

مقایسه‌ای فراتر از جهان اسلام؟

جدیدترین پژوهش‌های نقدی در حوزه ادبیات تطبیقی در ایران ادعا دارند که ادبیات تطبیقی فارسی پیشرفت چشمگیری داشته است و (ظرفیت) کمک به جهانی شدن این رشته را دارد (Gould, 2011; Anushirvani, 2012; Ahmed, 2016; Mirzababazadeh-Fomeshi, 2017).

انوشیروانی، شناخته شده ترین تطبیق‌گرای ایران امروز در داخل کشور، در مطالعه زبان انگلیسی خود در سال ۲۰۱۲ تحت عنوان «ادبیات تطبیقی در ایران»، پایگاه این رشته در ایران و جهان اسلام را با این کلمات توصیف می‌کند: «ادبیات تطبیقی به سرعت در خاورمیانه و کشورهای همسایه رشد پیدا می‌کند. [...] دانشجویان فارغ التحصیل ایرانی در گروه‌های متفاوت ادبیات ملی [...] توجه زیادی به جریان‌های جدید مطالعات ادبیات تطبیقی نشان داده‌اند. [...] آنها] مدتی است شروع به نوشتن تزه‌های میان رشته‌ای در مورد ادبیات و نقاشی، ادبیات و سینما و ادبیات و مطالعات فرهنگی کرده‌اند» (p. 489). انوشیروانی، در عین انتقاد از [ویژگی] اروپا-محوری این رشته در غرب، آینده‌ی روشنی را برای آن قائل است. او

نتیجه می‌گیرد: «بنظر می‌رسد فرهنگستان زبان و ادب فارسی، که ظرفیت و مسئولیت ترویج و تحکیم این رشته را دارد، دارای چشم اندازی جهانی باشد. در این زمینه، باید به روابط ادبی و فرهنگی بین-آسیایی، که برای مدت مدیدی نادیده انگاشته شده، اولویت داده شود» (Ibid. p.491).

برای نشان دادن بطلان این ادعاها در خصوص جایگاه ادبیات تطبیقی و این خوشبینی غیرواقع بینانه در مورد آینده‌ی این رشته در ایران، به آخرین مطالعه‌ی خود انوشیروانی استناد می‌کنم. انوشیروانی در مقاله‌ی فارسی سال ۲۰۱۹ خود تحت عنوان «ناسمانگی ادبیات تطبیقی در ایران»، موضعی کاملاً متضاد با مقاله انگلیسی ۲۰۱۲ خود اتخاذ می‌کند. او بحران فعلی این رشته در ایران را برجسته می‌کند و به مواردی از جمله «تقلیل گرایبی نظریه‌ها، کژتابی در کاربست نظریه‌ها، روشهای تحقیقی سطحی نگر، عدم برنامه ریزی آموزشی علمی و جامع، و انحصارگرایی و انسداد گفتمانی» اشاره می‌کند (p. 79). انوشیروانی با سرزنش بیشتر حلقه‌های ادبیات تطبیقی فارسی-عربی، به این نتیجه می‌رسد که: «امروز ادبیات تطبیقی در ایران با بحرانی جدی روبرو است و تعطیلی آن بهتر از ادامه آن است [...] باید صادقانه اعتراف کنم که در طول سالیان گذشته ساده‌لوحانه خوشبین بوده‌ام؛ چون تصور میکردم که عاقبت ادبیات تطبیقی با هر مشقتی راه خود را از میان کوره راهها پیدا خواهد کرد؛ ولی افسوس که اندک کوشش‌هایم -والبته کشاکش‌هایم و نویدهای بسیارم به دانشجویانم- بی ثمر ماند و باد هوا شد» (p. 79, 106).

انوشیروانی درست می‌گوید و برخی از بحران‌های اصلی این رشته در ایران امروز را به درستی دست‌نشان می‌کند. علیرغم این امر، او از دست‌نشان کردن مانع بنیادی بر

سر راه رشته ادبیات تطبیقی در ایران ناتوان است که عبارت است از مرکزگرایی فارسی-شیعی. انوشیروانی جغرافیایی از آسیای جنوبی تا قفقاز و آفریقا، از چین تا مدیترانه و از دهلی تا استانبول را بعنوان جغرافیای ادبیات تطبیقی فارسی پیشنهاد می‌کند، در حالیکه چشم خود را بر فرهنگ‌های غیر-فارس در داخل ایران می‌بندد.

ربکا گولد، در مطالعه‌ی سال ۲۰۱۱ خود تحت عنوان «جغرافیای ادبیات تطبیقی» این امر را که ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های غرب در مقایسه با رشته‌ی تاریخ، گرایش اروپا-محوری بیشتری دارد، نقد می‌کند. او نگاهی گذرا به ادبیات تطبیقی در جهان اسلام و بویژه ادبیات تطبیقی عربی و فارسی، می‌اندازد و آینده‌ای روشن را برای این رشته پیش بینی می‌کند، که به گمان او، می‌تواند ادعای اسپنواک مبنی بر مرگ فراگیر رشته‌ی ادبیات تطبیقی را رد کرده و به تولد دوباره‌ی این رشته بیانجامد (p. 184). در اینجا، قصد ندارم مباحث او در مورد اروپا-محوری این رشته در مقایسه با رشته تاریخ را به چالش بکشم. بدون شک یکی از برجسته‌ترین و پرکاربردترین مفاهیم در بحث‌های اخیر در خصوص مشخصه‌های رشته‌ی ادبیات تطبیقی، موضوع اروپا-محوری بوده است. حتی تطبیق گرایانی که صدای ناراضی‌شان در مورد مشخصه‌ی اروپا-محوری این رشته بلند است، هنوز شیفته و سرگرم آرشیوهای ادبی اروپایی و غربی هستند. حتی مطالعه‌ی گولد نیز در اینجا، به شدت از نبود مهمترین منابع ادبیات تطبیقی فارسی و عربی در ایران و جهان عرب رنج می‌برد. مسأله‌ای که توجه من را به خود جلب می‌کند، این است که چرا بسیاری از محققان جهان اسلام، در حالی که ویژگی اروپا-مرکزی این رشته را نقد می‌کنند، چشم خود را بر روی مرکزی‌گرایی فارسی-عربی این رشته در خاورمیانه می‌بندند. گولد،



با نسبت دادن ویژگی امپریالیستی به زبان انگلیسی در ارتباط با رشته ادبیات تطبیقی خاورمیانه، ادعا می‌کند که: «در دانشگاه‌های خاورمیانه، بویژه در مواردی مانند دانشگاه دمشق، مطالعات تطبیقی عمدتاً در ذیل گروه‌های زبان و ادبیات انگلیسی قرار گرفته‌اند. مفهوم پیچیده‌ی همپوشانی که قابلیت‌های تکنیکی در زبان انگلیسی را با تطبیق‌گرایی و تطبیق‌گرایی را با رسایی در زبان انگلیسی همسان می‌انگارد، توسط ادوارد سعید و دیگران مطرح شده‌اند» (p. 173). ادعای گولد در مورد دانشگاه‌های خاورمیانه بطور عام و بویژه دانشگاه دمشق فاقد اعتبار است. گروه نوپای زبان انگلیسی در دانشگاه دمشق، محل برگزاری تنها دو واحد درسی «ادبیات تطبیقی» در مقطع کارشناسی در گروه زبان انگلیسی بوده است. همین دوره برای چند دهه توسط گروه‌های زبان عربی و زبان فارسی برای هر دو مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد ارائه شده است. زمانی که گولد مقاله‌اش را در سال ۲۰۱۱ منتشر کرد، صدها پایان‌نامه و رساله در گروه زبان عربی از پیش دفاع شده بودند، در حالیکه گروه زبان انگلیسی در دانشگاه دمشق تنها یک رساله در سطح فوق لیسانس از ناهید هاشم را در سال ۲۰۱۰ معرفی کرده بود. این رساله‌ی انگلیسی احتمالاً تنها منبعی است که گولد برای تایید ادعایش در مورد ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های خاورمیانه به آن استناد کرده است. وضعیت در سایر دانشگاه‌های ایران، یعنی در جایی که مطالعات تطبیقی قبل از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ بیشتر در ذیل گروه زبان‌های روسی و فرانسوی و بعد از انقلاب در ذیل گروه‌های زبان عربی و فارسی قرار داشتند، نیز به همین شکل است. گولد سپس به این ادعا می‌پردازد که، «سیر صعودی و روبه‌رشد ادبیات تطبیقی معاصر در جهان عربی و فارسی، مسیری

کاملاً برعکس سیر نزولی این رشته در آمریکای شمالی و اروپا را می‌پیماید. شاید به این دلیل است که، در جهان اسلامی، این رشته به نحوی خودخواسته در صف اول بحث‌های پسا-استعماری و جنسیتی قرار می‌گیرد، اما در بیشتر اوقات در بستر آمریکای شمالی آن، موفق نبوده است» (p. 179). گولد نه تنها از ارائه‌ی حتی یک منبع قابل استناد برای ادعایش عاجز است، بلکه چشم خود را نیز بر یکی از رشته‌هایی می‌بندد که بدون شک بیشترین رنج را از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ برده است: رشته‌ی مطالعات جنسیتی. اولین برنامه‌ها در حوزه‌ی «مطالعات زنان» در سال ۲۰۰۱ در سطح کارشناسی ارشد و در سه دانشگاه الزهرا، علامه طباطبایی و تربیت مدرس در شهر تهران پایه‌گذاری شدند. در سال ۲۰۱۲، حداد عادل رئیس فعلی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی در ایران، که همزمان ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی را به عهده دارد، بیان کرد که، «روشی که در دانشگاه‌های امروز جهان مطالعات زنان را آموزش می‌دهد با اسلام تضاد جدی دارد. بنابراین، شورای ما تصمیم گرفته است تا بطور اساسی در این رشته بازبینی نماید (Deutsche, 2012) شورای که دوازده تن از بیست عضو آن را علمای شیعه تشکیل می‌دهند- نام گروه را به «مطالعات خانواده و حقوق زن در اسلام» تغییر داد. تنها چند ماه پیش از مقاله‌ی گولد، شاهد بودیم که این گفتمان ضد زن در دانشگاه‌های ایران، تحت تدابیر شدید حکومت، نام فروغ فرخزاد (۱۹۶۷-۱۹۳۴)، مشهورترین شاعر فمینیست معاصر ایران را، به دلیل گفتمان فمینیستی‌اش از فهرست شاعران معاصر ایران و جهان حذف کرده بود (BBC, 2010). حتی یک نظر گذرا بر مواد درسی و اطلاعات عمومی رشته‌ی «مطالعات خانواده» در ایران، نشان می‌دهد که چنین

برنامه‌هایی در تضاد کامل با اهداف اصلی مطالعات جنسیتی و زنان که ما در آمریکای شمالی درک کرده ایم قرار دارد.

گولد در بخش دیگری از مقاله اش، مهری به زبان فارسی بر روی جلد نسخه الکترونیک چاپ اول گلچین نظریه و نقد نورتون را به عنوان مدرک ادعایش قرار می‌دهد که دسترسی و مطالعه‌ی این آنتولوژی نظریه‌ی ادبی توسط مخاطب فارس بسیار گسترده تر از حد انتظار بوده است او آنرا دلیل پیشرفت ادبیات تطبیقی در ایران میدانند. ادعای گمراه کننده‌ای که شاید دلیل اصلی آن نبود حق چاپ در ایران باشد. دلیل چنین امری شاید آن است که کسانی آنتولوژی با مهر فارسی را در اینترنت بارگذاری کرده‌اند و در نتیجه، مجموعه‌ی نظریه و نقد نورتون توسط مجموعه‌ای وسیع از محققان در سراسر جهان خوانده شده است که به زبان انگلیسی تسلط دارند؛ امری البته در مورد بخش وسیعی از مخاطبان ایرانی صدق نمی‌کند. نکته طنز ماجرا اینجاست که مهر موجود بر روی این آنتولوژی و گلچین ادبی متعلق به کتابخانه‌ی ادبیات فارسی و زبان‌های خارجه در دانشگاه علامه طباطبایی در تهران است، دانشگاهی در ایران که پیشرو غرب-زدایی، ترویج شیعه‌گری، منطقه‌گرایی و ضدیت با جهان میهن‌اندیشی و تفکیک جنسیتی در علوم انسانی است. در اوایل آگوست ۲۰۱۱، همزمان که گولد ادعایش را بر اساس یک مهر فارسی مطرح می‌کرد، دانشگاه علامه طباطبایی، به دنبال انتقاد رهبر از «تهاجم فرهنگی غربی به علوم انسانی»، ۱۳ رشته‌ی مقطع کارشناسی علوم انسانی را از برنامه‌ی درسی دانشجویان حذف کرد (BBC, 2011). نگاهی هر چند گذرا به برنامه درسی گروه زبان انگلیسی دانشگاه علامه طباطبایی و سایر دانشگاه‌های ایران، می‌تواند به آسانی ادعای گولد را رد

کند، به این معنی که این برنامه‌ها و مواد درسی فاقد هرگونه دوره‌ی قابل توجهی در زمینه‌ی نظریه‌ی ادبی است. در میان سه اصطلاح فارسی-اسلامی بالقوه برای اصطلاح انگلیسی «comparative literature»، مانند «ادبیات سنجشی»، «ادبیات مقایسه‌ای» و «ادبیات تطبیقی»، محافل ادبی فارسی اصطلاح ادبیات تطبیقی را انتخاب کرده‌اند، که حداقل ارتباط با نظریه‌ی ادبی را دارد. اصطلاح فارسی-عربی تطبیق به لحاظ لغت‌شناسی به معنی «به اجرا گذاشتن، کاربردی کردن، وجامه عمل پوشاندن» است. اصطلاح فارسی ادبیات تطبیقی با معادل انگلیسی آن دقیق جور در نمی‌آید. جنبه‌ی «عملی» و «کاربردی» این اصطلاح فارسی-عربی نمی‌تواند به طور کامل معنای نظری و بین‌رشته‌ای بودن مشابه انگلیسی‌اش را در بر گیرد.

در رد ادعای گولد، محافل ادبیات تطبیقی خاورمیانه به دیده‌ی شک به نظریه‌ها، ژانرها و بویژه رشته ادبیات تطبیقی از بدو تاسیس آن نگرسته‌اند. این بدگمانی و نگرانی از ادبیات تطبیقی کافی بود تا در جهان عرب نخستین متن آکادمیک عربی در این رشته، در بین سال‌های ۱۹۰۳-۱۹۰۲ در مجله الهلال و نیز بعداً در شکل نخستین کتاب چاپی در سال ۱۹۰۴ بدون ذکر نام نویسنده انتشار یابد. (See: Al-Khatib, 1985). چون، همانطور که حسام الخطیب مشهورترین تطبیق‌گرای عرب می‌گوید: «ارتباط با غرب و ایده‌های مترقی در آن دوره رسماً شرمساری و خشم را متوجه طرف مربوطه می‌کرد، حتی اگر این قضیه در حوزه‌ی فرهنگ و ادبیات باقی می‌ماند» (p. 18, 1984). شاید دلایل مشابه پشت پرده‌ی نخستین ترجمه یک کتاب غربی به زبان‌های عربی و فارسی وجود دارد، یعنی در جایی که ترجمه عربی بدون ذکر نام و ترجمه‌ی فارسی آن با نام مترجم، اما

بدون ذکر هیچ نشانی از نویسنده‌ی غربی آن انتشار یافت (Khezri, 2015, p. 41).

آیا این تصویر نامتوازن و متعصبانه از [وضعیت] این رشته در آمریکای شمالی دلالت دیگری است بر اینکه مطالعات منطقه‌ای، که تحت تسلط مؤسسه‌های دانشگاهی آمریکا در امر پژوهش و آموزش «دیگری» غیر آمریکا هستند، در بند یک بحران مالی و معرفت شناختی است؟ یا شاید به دلیل این است که مطالعات پسا-استعماری در ایالات متحده در صف مقدم مطالعات خاورمیانه هستند. از سویی، محققان پسا-استعماری مطالعات خاورمیانه مخالف اروپا-مرکزی این رشته هستند و در صف مقدم محکوم کردن خشونت جهانی و تاریخی کشورهای غربی در برابر مردمان زبردست و خواهان خودمختاری و حقوق زبانی هستند. اما از سوی دیگر، به شکل معناداری، مرکزگرایی فارسی-عربی-اسلامی این رشته را به رسمیت نمی‌شناسند و بر روی جنایتها و تبعیضات صورت گرفته توسط کشورهای خاورمیانه در حق مردمان زبردست و خواهان خودمختاری و حقوق زبانی چشم می‌بندند. آنها خواسته‌ها و آرمانهای زبانی و فرهنگی مردمان زبردست بی دولت و تحت استعمار داخلی را در ماتریکسی دوگانه، به نفع زبان‌ها و فرهنگ‌های مسلط دولتهای خاورمیانه زوده‌اند. ماتریکس دوگانه به این شکل است: امپریالیسم غربی در مقابل یک جهان ایرانی/اسلامی استعمارشده. بعلاوه، آنها همیشه یک تصویر غیرواقعی و اغراق آمیز از خاورمیانه ارائه می‌دهند، که به یک «شرق شناسی در عوض» یا «شرق شناسی معکوس» انجامیده است (Boroujerdi, 1998, pp. 43-55). با این نگرش می‌توان فهمید که چرا شرق شناسی همانند ادوارد سعید [که پرچمدار مطالعات پسا استعمار است] نه تنها از محکوم کردن حمله‌ی شیمیایی رژیم بعث

عراق به شهر کوردی حلبچه و نسل کشی کردها در عملیات بدنام انفال که هزاران کورد قتل عام شدند، طفره می‌رود، بلکه حتی در صحت وقوع آن شک میکند. سعید در مجله «London Review of Books» بیان میکند: که «ادعای حمله شیمیایی عراق به شهروندان خودش که به طور مرتب تکرار میشود، در بهترین حالت یک امر مشکوک و غیر قطعی است» (۱۹۹۱).

مرکزگرایی فارسی-شیعی و جهان‌شهر فارسی

از اواخر قرن نوزدهم، علیرغم ترکیب چند-فرهنگی، چند-زبانی و چند-اتنیکی جمعیت و شبه جزیره‌ی ایران، روشنفکران فارس، زبان و هویت فارسی را برای همه‌ی مردم این جغرافیا از جمله آذری، کورد، عرب، لر و بلوچ بعنوان زبان و هویت باستانی معرفی کرده‌اند. آنها ایران را بعنوان سرزمین مادری معرفی کردند و آن را با زبان فارسی بعنوان زبان مادری و بعدها به عنوان زبان رسمی پیوند دادند (Tavakoli-Targhi, 2011, p. 112). از آن زمان، «شکل‌گیری یک هویت جدید ملی ایرانی از نزدیک با زبان فارسی پیوند خورده است (Ibid. p.96). چنین دیدگاهی در خصوص ضرورت اجتناب ناپذیر تک زبانی بودن برای وحدت ملی مشوق بسیاری از چهره‌های برجسته از جلال میرزا (۷۱-۱۸۳۲) شاهزاده‌ی قاجار گرفته، تا کرمانی (۱۸۹۶/۱۸۵۴-۱۸۵۴) پدر ملی‌گرایی فارسی و احمد کسروی (۱۹۴۶-۱۸۹۰) زبان شناس و مورخ برجسته‌ی ایرانی شد، تا آشکارا از حذف همه‌ی زبان‌های غیر-فارسی ایران دفاع کنند. برای نمونه، کسروی ادعا کرد که چند زبانی بودن می‌تواند به اختلاف بینجامد و بنابراین «تنوع کمتر» برابر است با وحدت [ملی] بیشتر (1994, p. 1). او رسالت کتاب خود را اینگونه خلاصه می‌کند: «همه‌ی

تمنای من و آن چیزی که از آن دفاع نموده‌ام حذف زبان‌هایی [غیر فارسی] است که در ایران با آنها صحبت می‌شود، مانند: ترکی، عربی، ارمنی، آشوری و سایر شبه‌زبان‌های دیگر [مانند زبان کوردی] و اینکه همه‌ی ایرانی‌ها تنها به یک زبان صحبت کنند، که همان زبان فارسی است. این آرزوی من بوده است و برای آن تلاش کرده‌ام» (Ibid). با اتخاذ چنین سیاستی از سوی روشنفکران فارس، حکومت توانست زبان و هویت فارسی (مفرد) را بر زبان‌ها و هویت‌های داخل ایران (جمع) تحمیل کند. زبان‌ها و هویت‌های غیر-فارسی بطور سیستماتیک به حاشیه رانده، جرم‌انگاری و ساکت شدند (Soleimani, Moham-madpour, 2019).

نهاد اصلی اجرای چنین سیاستی در حوزه‌ی زبان و فرهنگ فرهنگستان ایران بوده است. رضا شاه فرهنگستان را در سال ۱۹۳۴/۵ تاسیس کرد تا زبان فارسی را از زبان‌های عربی، اروپایی و غیر-فارسی ایران پاکسازی کند. حکمت، که کتاب او در مورد ویلیام شکسپیر بعنوان اولین اثر کاربردی در رشته‌ی ادبیات تطبیقی در ایران قلمداد می‌شود، در سال ۱۹۳۸ بعنوان رئیس فرهنگستان منتصب شد. فرهنگستان نه تنها زبان فارسی را از عربی و سایر زبان‌های اروپایی پاکسازی کرد، بلکه به گفته فاضلی، «در صدد بود با بکارگیری زبان و ادبیات فولکلور فارسی زبان فارسی را پاکسازی و هویت ملی را در مقابل سایر هویت‌های اتنیک و منطقه‌ای تقویت کند» (2006, p. 53).

از دهه‌ی ۱۹۷۰، فرهنگستان ایران همان سیاست‌ها را به نام فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی ادامه داده است. در سال ۱۹۷۲، جامعه روشنفکری فارس انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی را بنیان نهاد، تا زبان فارسی را در سایر نواحی غیر-فارس

زبان ترویج دهد. از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، بسیاری از اعضای انجمن و فرهنگستان مانند موحد (متولد ۱۹۲۴)، آشکارا خواستار حذف همه‌ی زبان‌های غیر-فارس در ایران شده‌اند. آنها در پروژه‌ی ادعایی خود برای معرفی فارسی بعنوان یک زبان ضد-استعماری و ضد-امپریالیستی، به بهانه‌ی اینکه استعمار، امپریالیسم و صهیونیسم سعی دارند پروژه‌ی آنها را تضعیف کنند، هیچ‌گونه مطالبه حقوقی را برای اقلیت‌های زبانی در ایران در نظر نمی‌گیرند. برای مثال شفیعی کدکنی (متولد ۱۹۳۹) چهره‌ی بسیار برجسته‌ی ادبی فارسی، که مطالبه حقوق زبانی و آموزش چندزبانه بر مبنای زبان مادری در ایران را مطالباتی امپریالیستی و استعماری می‌داند، چنین می‌گوید: «آنها [امپریالیسم غربی] به خوبی می‌دانستند که زبان فارسی شاهنامه، مثنوی، سعدی، حافظ، نظامی را دارد که میتواند با شکسپیر رقابت کند، ولی در زبان اردو چنین نیست. بعد از مدتی، بچه‌ی هندی تصمیم می‌گیرد از شر زبان اردو خلاص شود. [...] آنها‌ی‌ی که بر زبان‌های بومی ما اصرار دارند و بیان می‌کنند که ما با لهجه‌ی کدکنی بهتر می‌توانیم شعر بسراییم، می‌دانند چکار می‌کنند. آنها می‌دانند که لهجه‌ی کدکنی شاهنامه، مثنوی، نظامی و سعدی را ندارد. حتی اگر این لهجه پایگاه بلندی کسب کند، تنها می‌تواند چند تا داستان کوتاه و اندکی شعر عاشقانه بسراید. آنگاه بچه‌ی هندی تصمیم می‌گیرد با این نوع لهجه خداحافظی کرده و بجای آن خواندن شکسپیر [به زبان انگلیسی] و پوشکین [به زبان روسی] را انتخاب می‌کند» (Soleimani, 2019, p. 118). در کنار این سیاست پاکسازی، فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی و انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی، اصلی‌ترین نهاد‌های مسئول در امر ترویج زبان و فرهنگ فارسی در آنسوی مرزهای ایران هستند. فرهنگستان و

انجمن در حال حاضر در آمریکای شمالی و اروپا بیش از پنجاه عضو دانشگاهی دارند. آثار این محققان اساساً درک غرب معاصر از ایران و ادبیات آن را شکل داده است. بعلاوه، فرهنگستان همچنین گروه ادبیات تطبیقی را در سال ۲۰۰۰ تاسیس کرد. گروه ادبیات تطبیقی، از زمان تاسیسش بعنوان اولین و تنها گروه در ایران، در صف اول مرکزگرایی فارسی-شیعی فراملی گرا بوده است. از چنین دیدگاهی، می‌شود فهمید چرا در نگاه جهانی انوشیروانی به این رشته که از چین تا مدیترانه گسترده است، هیچ جایگاهی به زبان‌های غیر-فارسی اختصاص نیافته است. نشریه‌ی گروه، تحت عنوان ادبیات تطبیقی، نخستین بار در سال ۲۰۱۰ منتشر شد. نشریه از زمان تاسیسش حتی یک مقاله در مورد فرهنگ‌های غیر-فارس در ایران به چاپ نرسانده است. این مرکزگرایی فارسی-شیعی نه تنها باعث بنیانگذاری مکتب ادبیات تطبیقی ایران شد، بلکه حتی ادعا کرد که ایران بنیانگذار خود رشته‌ی ادبیات تطبیقی است. مهدی محقق رئیس پیشین انجمن و عضو فرهنگستان، در اظهار نظری مشهور می‌گوید که: «گفته می‌شود که غرب ادبیات تطبیقی را بنیان گذاشته و آن را در برنامه‌های دانشگاهی‌شان گنجانده‌اند. چنانکه واضح است، این ادعا چرندی بیش نیست، زیرا و بر طبق واقعیات تاریخی، ایران بنیانگذار رشته‌ی ادبیات تطبیقی در جهان است» (SNN, 2008).

از دهه‌ی ۱۹۶۰، محققان فارس در غرب میزان محاوره‌ای بودن زبان فارسی و پیوند محکم آن با قدرت، سرزمین و جمعیت ویژه‌ی شهری را کم اهمیت جلوه داده‌اند. بحث حوزه و [میزان] تاثیر زبان فارسی حاصل اصطلاح «جهان فارسی» (persianate) است، که نخستین بار مارشال هودسون آن را در دهه‌ی ۱۹۶۰ بکار برد (p. 1974/2).

293). هودسون بعنوان مورخ، ادعا می‌کند که «جهان فارسی» «فرآیندی ادبی و زبانی و بر مبنای سنت است و حداقل بطور ضمنی بر مبنای قدرت است» (Green, 2019, p.3). واژه آفرینی هودسون در ارتباط با گردش‌های زبانی و فرهنگی دهه‌ی ۱۹۷۰، دانش پسا-استعماری که متعاقب «شرق‌شناسی» ادوارد سعید در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، «متون بی‌خانمان» اثر توکلی-طارقی و فرمول بندی شلدون پولوک از یک «جهانشهر سانسکریت» در قرن ۲۱ شکل گرفت و به طور چشمگیری مورد بحث و بررسی قرار گرفت. از آن زمان تا به امروز، مورخان و پژوهشگران ادبیات تطبیقی فارس نه تنها بر این ناعدالتیها چشم پوشیده‌اند، بلکه به شکل بدتری به ترویج آن در قوالب و مضامین جهان شمولی پرداخته‌اند. در عین حال، آنها از استبداد مقایسه‌ای دفاع کرده‌اند که راه را برای ایدئولوژی‌های مطلق‌گرای معاصر هموار می‌کند و «دعوت اخلاق تطبیقی و مقایسه‌ای را که الهام بخش و مروج برابری است، نادیده گرفته‌اند [...] دعوتی که حس اخلاقی ما را در مورد درست و غلط و ابژه‌سازی و سوژه‌سازی بیدار می‌سازد، تا این زنجیره‌ی تولید ظلم و ناعدالتی را قطع کند» (Palumbo-Liu, 2020, pp. 263-270). این محققان، بیشترشان، ادعای اتخاذ رویکردی ضداستعماری و جهان‌میهنی در خصوص تاریخ و ادبیات ایرانی مدرن در دوره‌ی معاصر می‌کنند. اما در همان حال، به نظر می‌رسد مباحث آنها بجای ساختارشکنی گفتمان هژمونیک [فارسی-شیعی]، شکلی بومی شده از شرق‌شناسی را بازتولید می‌کند که فرهنگ مسلط فارسی را بر سایر فرهنگ‌ها برتری می‌دهد (Soleimani & Moham, 2019, p. 7). برای نمونه، حمید دباشی، رسالت کتابش ایران بدون مرز، به سوی نقد ملت پسا-استعمار را در «برای از کار انداختن آن دوگانه‌ی غلط استعماری

در مقابل پسااستعماری] میبیند و بیان میکند: «دنیا دوستی جهان میهنی» سلوک و مشخصه‌ی نگرش فرهنگ ایرانی است، که نه تنها از بستر امپراطوری‌اش به دوران پسا-استعماری‌اش رهنمون میشود، بلکه به کشف دوباره‌ی سرچشمه‌هایش در آینده میرسد که فراتر از مرزهای ساختگی کنونی‌اش است که ساخته‌ی سلطه‌ی استعماری هستند» (p.5, 2016). مسئله‌ی زبان و فرهنگ زبردستان در ایران امروز به خوانش‌های جدید بیشتری نیاز دارد که به بررسی پیوندهای عمیق بین ملی‌گرایی و پان‌ایرانیسم ایرانی با میراث فارسی به مثابه یک زبان هژمونیک بپردازد.

یک نقطه‌ی شروع برای مهار این مرکز‌گرایی عمیق فارسی-شیعی رشت‌ی ادبیات تطبیقی، می‌تواند «استعمار داخلی» باشد. بطور خلاصه، «استعمار داخلی» توصیف می‌کند که چگونه نابرابری‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در بین مرکز و مناطق گوناگون در درون یک دولت بوجود می‌آیند. این نابرابری‌ها بیشتر در امتداد خطوط معیوب اتنیکی-زبانی، نژادی و دینی ساختار می‌یابند (Soleimani & Mohammadpour, 2019, p. 3). ظاهراً اصطلاحات «استعمار داخلی»، «استعمار خانگی» و «شبه استعمار» که در ادبیات از سال ۱۹۴۴ به طور متناوب بکار رفته‌اند، تجربه‌ی آمریکایی‌های آفریقایی تبار استعمار شده را تفسیر می‌کنند (Pin-derhughes, 2011, p. 236). این اصطلاح توسط لئو مارکارد (۱۹۵۷) در مطالعه‌اش در مورد آپارتاید در آفریقای جنوبی بکار گرفته شد. این کار که متعاقب انتشار مقاله کاسانووا در سال ۱۹۶۵ در مکزیک صورت گرفت. رواج قابل توجهی پیدا کرد. کاسانووا در اثر سال ۱۹۶۵ خود، استعمار داخلی را بعنوان «حکومت یک گروه اتنیکی ... بر گروه‌هایی که در درون مرزهای دائمی

یک دولت واحد زندگی می‌کنند» (p. 130-132) توصیف می‌کند. کاسانووا این مفهوم را در بستر جوامع چند-اتنیکی بکار گرفت. در نزد او، روابط استعمار داخلی لزوماً به حوزه‌ی اقتصادی محدود نمی‌شود (Love, 1989, p. 906-907). آندره فرانک (۱۹۷۱) با الهام از کاسانووا بیان داشت که استعمار داخلی شکلی از «توسعه‌ی نابرابر» است که معرف بیانیه‌ی روابط ساختاری نابرابر در «کولونی-حومه» یا «مرکز-پیرامون» است. پیندرهوگس، با بکارگیری [نظریه‌ی] استعمار داخلی قصد داشت بحث را از توصیفات اندک و محدود به اروپای استعماری فراتر ببرد و مجدداً یک تحلیل از استعمار را مطرح کند که در آن به عنوان نقطه شروع به شرایط استعماری توجه ویژه داشته باشد. او استعمار داخلی را اینگونه تعریف می‌کند که «یک الگوی جغرافیا-محور از زبردستانی که متمایز شده‌اند، که در درون یک کشور یا قدرت مسلط جای گرفته‌اند» (۲۳۶). از آن زمان، [نظریه‌ی] استعمار داخلی بعنوان یک ابزار تحلیلی، توسعه یافته و از سوی محققان بسیاری بویژه در بستر آمریکای لاتین و ایالات متحده و در این اواخر در پیوند با سایر زمینه‌های نو-استعماری و از جمله ایران، مورد استفاده قرار گرفته است (see: Frank, 1970; Blauner; Marquard, 1969; Peckham, 2004; Portes&Bach, 1985; Pinderhughes, 2011).

استعمار داخلی در ایران، به بحث داخلی روابط مرکز و پیرامون از راه یک توسعه زدایی تحمیلی بر ملل غیر فارسی-شیعی کشیده است. بستر فعلی ستم اجتماعی بر مردم غیر فارس در ایران این تعریف را باز می‌نمایاند که جداسازی پایدار مسکن، نابرابری شدید در آموزش، نابرابری‌های شدید در قانون اساسی، نابرابری‌های شدید اقتصادی، سرکوب گسترده از راه زندان و اعدام، ناهمسازی‌های

عمیق در حوزه‌ی سلامت، برخی از مصادیق آن می‌باشند. بنابراین، از شروع قرن ۲۱، بسیاری از محققان اصطلاح استعمار داخلی را در مطالعه‌ی ایران مدرن بکار گرفته‌اند. برای نمونه، اصغرزاده، فعالیت‌های جمعی متعدد «ترک- آذری‌ها» را نشانه‌ای از مقاومت آنها در برابر استعمار داخلی ... در ایران می‌داند» (2007, p. 179). در تحقیقات در مورد کورد، اسماعیل بیشکچی جامعه‌شناس ترک نخستین محقق بود، که بعد از قاسملو (۱۹۳۰-۱۹۸۹) فعال سیاسی برجسته کورد در ایران و هزار (۱۹۲۱-۱۹۹۱) نویسنده پرواژه کورد، کوردستان را یک «مستعمره‌ی بین‌المللی» عنوان کرده است. چنین رویکردی در مطالعات کوردی، مخصوصاً در مورد شرق کوردستان بنظر می‌رسد که در تحقیقات اخیر با استقبال بیشتری روبرو شده است (see: Gambetti 2010; Yuksel, 2011; Kurt, 2019; Soleimani & Mohammad-pour, 2019; 2020).

حسن هنرمندی، نیم قرن پیش، با یک دیدگاه ضد-مرکزگرا، این بحث را پیش کشید که مرکز مطالعات ایرانی و فارسی «باید در تهران باشد و نه در رم، پاریس، لندن و یا هر مکان دیگر» (۶۹). در راستای تقویت بعد اخلاقی و حقوق بشری رشته‌ای ادبیات تطبیقی، الان وقت مناسبی برای پژوهشگران و محققان پسا-استعمار و استعمار داخلی است تا مانیفست خود را اعلام کنند؛ اینکه مرکز ادبیات تطبیقی در ایران باید توسعه یابد، غیر متمرکز شود و در ورای تهران در تبریز (به احترام آذری)، در کوردستان (به احترام کوردی)، در اهواز (به احترام عربی)، در سیستان و بلوچستان (به احترام بلوچی)، در لرستان (به احترام لری) و در میان شهرهای دیگر و اقلیت‌های دینی و اتنیکی زبردست تکثیر شود. رشته‌ی ادبیات تطبیقی، در بستر جامعه‌ی چند-اتنیکی

همچون ایران، روشن می‌سازد که هرگونه رویکرد پسا-استعماری که استعمار داخلی را نادیده انگارد، به طریقی از طرق ممکن، گفتمان‌های استعماری را بازتولید می‌کند.

*. https://www.academia.edu/49329776/Internal_Colonialism_and_the_Discipline_of_Comparative_Literature_in_Iran

** . دانشگاه فلوریدای مرکزی، اورلاندو، آمریکا

منابع

- Anvarī. Dīwān, edited by Muḥammad Taqī-ye-Razavī. Tehran: cElmī va Farhangī. 1985.
- 'Ibn-al-Nadīm, Muḥammad. Al-Fehrest, edited by 'Ibrāhīm Ramaḍān. Beirut: Dār al-Macrifa 1994.
- Aḥmadī, Aḥmad-Rizā. "Rūy-e Mublī Nishast-e Būd." Farhang va Honar: Bukhara 25 (2002): 300-304.
- Ahmed, Mukhtar. "Comparative Literature in Iran: Origin and Development." International Journal of Multidisciplinary Research and Development 11, n.3 (2016): 197-203.
- Akbarī, Ḥasan. "Bāyad Maktab-i 'Irānī-ye 'Adabāyāt-i Taṭbīqī Ta'sīs Shavad." <http://drakbari.com/news51.aspx>
- » <http://drakbari.com/news51.aspx>
- Al-Āmidī, 'Abu-al-Qāsim. al-Muvāzanah Bayna Shic r 'Abī-Tammām va al-Buḥturī, edited by al-Sayyid Ṣaqr. Cairo: Dr al-Macrīf, 1961.
- al-Bīrūnī, 'Abu-Rayḥān. Al-Ṣaydana fī al-Ṭīb, translated by Bāqir Muẓaffar-Zādiḥ. Tehran: Farhangistān. 2004.
- Al-Jāhīz -. al-Ḥayavān, edited by cAbdu-al-Salām Hārūn. Cairo: Muṣṭafā al-Ḥalabī, 1965.
- Al-Jurjānī, cAlī. al-Wisāṭa Bayna al-Mutanabbī va Khuṣūmihi, edited by Muḥammad 'Ibrāhīm and cAlī al-Bajāwī. Cairo: cĪsā al-Ḥalabī, 1966.
- Al-Khaṭīb, Ḥussām. "al-'Adab al-Muqāran." Al-Fayṣal 14, no.159 (1990): 54.
- Al-Khaṭīb, Ḥussām. "Rūḥī al-Khālīdī". Al-Macrifa. 269, July 1, 1984: 1-45.
- Al-Khaṭīb, Ḥussām. Rūḥī al-Khālīdī Rā'id

- cAllūsh, Sacīd. Madāris al-'Adab al-Muqāran Casablanca: al-Markaz al-Thaqāfi al-cArabī, 1987.
- Casanova, Pablo. "Internal Colonialism and National Development." *Studies in Comparative International Development* 1, no.4(1965): 27-37.
- Dabashi, Hamid. "Is 'love and desire in Iran' a threat to US national security?" *Aljazeera*, Oct 12, 2019.
- Dabashi, Hamid. *Iran without Borders: Towards a Critique of the Postcolonial Nation* New York: Verso, 2016.
- Dadvar, Elmira. *Initiation à la Littérature Comparée*, Tehran: SAMT, 2009.
- Deutsche Welle. Muṭālec e-ye Huqūq-i Zan dar 'Islām, Fīmīnīsthā rā Rādīkālter Mīkunad. May 23, 2012 <https://p.dw.com/p/1510k>
» <https://p.dw.com/p/1510k>
- Djelal Kadir, "Comparative Literature in a World Become Tlon." *Comparative Critical Studies* 3. 1-2 (2006): 127
- Fazeli, Nematollah. *Politics of Culture in Iran Anthropology, Politics and Society in the Twentieth Century* New York: Routledge, 2006.
- Frank, Andre. *Capitalism and Underdevelopment in Latin America* New York: Monthly Review Press, 1970.
- Gambetti Zwynep. "Decolonizing Diyarbakir: Culture, Identity and the Struggle to Appropriate Urban Space." In *Comparing Cities the Middle East and South Asia*, edited by Kamran Ali and Martina Rieker, 97-129. Oxford: Oxford University Press, 2010.
- Ghazoul, Ferial Jabouri. "Comparative Literature in the Arab World." *Comparative Critical Studies* 3, no.1 (2006): 113-124.
- Gould, Rebecca Ruth. "The Geography of Comparative Literature." *Journal of Literary Theory* 5, no.2 (2011): 167-186.
- Green, Nile, editor. *The Persianate World: The Frontiers of a Eurasian Lingua Franca* Oakland, CA: University of California Press, 2019.
- Ḥādīdī, Javād. 'Irān dar 'Adabīyāt-i Farānce Mashhad: Dānīshgāh-i Mashhad, 1967.
- Ḥādīdī, Javād. 'Islm 'az Nazar-i Voltaire Mashhad: al-'Adab al-c Arabī al-Muqāran. Amman: Dār al-Kiriml, 1985.
- Anushiravani, Alireza. "Comparative Literature in Iran." *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East* 32, n.3 (2012): 484-491.
- Anushiravani, Alireza. "Nāsāmānegī-ye 'Adabīyāt-i Taṭbīqī dar 'Irān". 'Adabīyāt-i Pārsī-ye Muc āšir 9, no.1 (2019): 79-110.
- Asgharzadeh, Alireza. *Iran and the Challenge of Diversity: Islamic Fundamentalism, Aryanist Racism, and Democratic Struggles* New York: Palgrave Macmillan, 2007.
- BBC. "'Intiqād-i Āyatollah Khāmene'ī 'az Tarvīj-i Zabān-i 'Ingīlīsī dar Iran.'" May 2, 2016 http://www.bbc.com/persian/iran/2016/05/160502_110_khamenei_english_language
» http://www.bbc.com/persian/iran/2016/05/160502_110_khamenei_english_language
- BBC. "Ḥadīf-i Nām-i Forough-i Farrokhzād 'az Kitāb-i Shācīrān-i 'Irān va Jahān." Apr 21, 2010. https://www.bbc.com/persian/arts/2010/04/100421_117_forough_name_dropped
» https://www.bbc.com/persian/arts/2010/04/100421_117_forough_name_dropped
- BBC. "Humanities courses cut at Iranian university." Aug 15, 2011 <https://www.bbc.co.uk/news/world-middle-east-14512745>
» <https://www.bbc.co.uk/news/world-middle-east-14512745>
- Behnām Jamshīd. "'Adabīyāt-i Taṭbīqī.'" *Mehr* 8, 12 (1953): 715-716.
- Behnām Jamshīd. "'Anvāc-i 'Adabī: 'Adabīyāt-i Taṭbīqī.'" *Mehr* 8, 10 (1952): 598-600.
- Behnām Jamshīd. *Adabīyāt-i Taṭbīqī* Tehran: Mascūd-i Sacd, 1953.
- Beşikçi, İsmail. *Devletlerarası Sömürge Kürdistan* Paris: Inistitute Kurde De Paris, 1990.
- Blauner, Robert. "Internal Colonialism and Ghetto Revolt." *Social Problems* 16, no.4 (1969): 393-408.
- Boroujerdi, Mehrzad. "Contesting nationalist constructions of Iranian identity." *Critique: Critical Middle Eastern Studies* 7, no.12 (1998): 43-55.

105-140.

Khezri, Haidar. "Theory, Time and Space in Comparative Literature in Iran," Proceedings of the IV. ICLC: Meeting of Cultures and Values, eds. Adnan Karaismailoglu and Yusuf Öz. Kırıkkale University, (2013): 321-338.

Khezri, Haidar. *Al-'Adab al-Muqāran fī Irān va al-c Alam al-c Arabī*. Tehran: SAMT, 2013.

Kurt, Mehmet. "My Muslim Kurdish brother: Colonial rule and Islamist governmentality in the Kurdish region of Turkey." *Journal of Balkan and Near Eastern Studies* 21, no.3 (2019): 350-365.

Love, Joseph. "Modeling internal colonialism: History and prospect." *World Development* 17, no.6 (1989): 905-922.

Maḥfūz, Hussein-cAlī. *Mutanabī va Sac dī*. Tehran: Rovzaneh, 1957.

Makkī, al-Tāhir. *Muqaddima fī al-'Adab al-'Islāmī al-Muqāran* Cairo: cAyn, 1994.

Makkī, al-Tāhir. *Naḥwa 'Adab 'Islāmī Muqāran* Cairo: Dār al-Macārif, 1989.

Marquard, Leo. *South Africa's Colonial Policy* Johannesburg: Institute of Race Relations. 1957.

McClennen, Sophia & Slaughter, Joseph. "Introducing Human Rights and Literary Forms; or, The Vehicles and Vocabularies of Human Rights." *Comparative Literature Studies* 46, no. 1 (2009): 1-19.

McClennen, Sophia A. "The Humanities, Human Rights, and the Comparative Imagination." *CLCWeb: Comparative Literature and Culture* 9.1 (2007): <https://doi.org/10.7771/1481-4374.1024>

» <https://doi.org/10.7771/1481-4374.1024>
Mīrzā'ī, Farāmarz, and cAlī Salīmī. "Taḥlīl-i Muḥtavā'ī-ye Maqālehāye 'Adabīyāt-i Taṭbīqī (cArabī va Fārsī). *Kāvush-nāmeḥ*, Yazd: Danishgāh-i Yazd, 2010.

Mīrzababazadeh-Fomeshi, Behnam. "Comparative Literature as Practiced in Iran." *Revista Brasileira de Literatura Comparada* 19, n. 30 (2017): 149-163.

Moḥaqiq, Mehdī. "Iran Bunyānguzār-i 'Adabīyāt-i Taṭbīqī dar Duniyā 'Ast". *SNN*, May 28, 2008 snn.ir/00_00ze.

Dānishgāh-i Mashhad, 1964.

Ḥādīdī. *Javād. Barkurd-i 'Andīshihā* Tehran: Ṭūs, 1978.

Ḥākīmzādeh, Rezvān. *Worūd-i "Test-i Basandegī-ye Zabān-i Fārsī"* be Sanjesh-i Salāmat-i Nov *Āmūzān dar Dastūr-i Kār*. ISNA, May 29, 2019.

Ḥārīrī, Fāris 'Ībrāhīm. *Maqāmeḥ Newīsī dar 'Adabīyāt-i Fārsī va Ta'thīr-i Maqāmāt-icArabī dar Ān*. Tehran: Dānishgāh-i Tehrān, 2004.

Hemmat, Kaveh. "Review Essay: Completing the Persianate Turn." *Iranian Studies* 2020; DOI: 10.1080/00210862.2020.1810385

» <https://doi.org/10.1080/00210862.2020.1810385>

Ḥikmat, cAlī-Aṣghar. *Romeo va Juliet-i William Shakespeare; Muqāyese bā Laylā va Majnūn-i Nizāmī-ye Ganjavī* Tehran: Brukhīm. n.d.

Hilāl, Muḥammad-Ghonaymī. 'Adabīyāt-i Taṭbīqī, translated by Murtizā Shīrāzī. Tehran: 'Amīr Kabīr, 1994.

Hodgson, Marshall. *The Venture of Islam*, 3 vols. Chicago: University of Chicago Press, 1974.

Honarmandī, Ḥasan. *André Gide va 'Adabīyāt-i Fārsī* Tehran: Zuwwār, 1970.

Honarmandī, Ḥasan. *Bunyād-i Shīc r-i Nuv dar Farānce va Payvand-i ān bā Shīc r-i Fārsī*. Tehran: Zuwwār, 1971.

Honarmandī, Ḥasan. *Safarī dar Rikāb-i 'Andīsheh* Tehran: Zuwwār, 1972.

Isstaif, Abdul-Nabi: *al-c Arab va al-'Adab al-Muqāran*, Damascus: al-Ḥaīy'a al-cĀmma al-Sūrīya lil-Kitāb, 2007.

Jamāl-al-Dīn, Muḥammad-al-Sacīd. *Al-'Adab al-Muqāran* Cairo: Dār al-'Ittīḥād, 1989.

Kafāfī, Muḥammad cAbd al-Salām, Fī al-'Adab al-Muqāran Beirut: Dār al-Naḥḍa al-cArabīya, 1971.

Kasravī, Aḥmad. "Mā va Hamsāyegān." *Parchameḥ Haftegī* 6, no.5 (1944): 1-5.

Khezri, Haidar. "Arabic Comparative Literature: Intersections with West Asian Literature," *Alif: Journal of Comparative Poetics*, no.35 (2015): 40-67.

Khezri, Haidar. "Min al-Qāhira 'ilā Ṭahrān: 'Istiqbāl al-'Adab al-Muqāran al-cArabī fī Irān," *Āfāq al-Ḥadāra al-'Islāmīyya*, 22, n.1 (2020):



- Language Policy and Language Rights in Kurdistan-Iran,” In *Etudes Kurdes*, edited by Salih Akin, 95-130. Paris: Institut Kurde, 2019.
- Soleimani, Kamal and Mohammadpour, Ahmad . “Can non-Persians speak? The Sovereign’s Narration of “Iranian Identity.” *Ethnicities* 19, 5 (2019): 925-947.
- Soleimani, Kamal, and Mohammadpour Ahmad . “Life and labor on the internal colonial edge: Political economy of kolberi in Rojhelat,” *British Journal of Sociology*, (2020): 1-20.
- Spivak, Gayatri Chakravorty. *Death of a Discipline* New York 2003.
- Tavakoli-Targhi Mohamad. “The Homeless Texts of Persianate Modernity,” *Cultural Dynamics* 2001;13(3):263-291.
- Tavakoli-Targhi, Mohamad. *Refashioning Iran Orientalism, Occidentalism and Historiography* Basingstoke: Palgrave Macmillan, 2011.
- The Guardian. “Iran bans the teaching of English in primary schools, official says.” Jan 7, 2018. <https://www.theguardian.com/world/2018/jan/07/iran-bans-teaching-english-primary-schools-official-says>
- » <https://www.theguardian.com/world/2018/jan/07/iran-bans-teaching-english-primary-schools-official-says>
- The NYT. “Iran Bans English in Primary Schools to Block ‘Cultural Invasion.’” Jan 7, 2018. <https://www.nytimes.com/2018/01/07/world/middleeast/iran-english-schools.html>
- » <https://www.nytimes.com/2018/01/07/world/middleeast/iran-english-schools.html>
- Velek, Rene, and Austin Warren. *Nazarye-ye ‘Adabiyāt*, translated by Zīyā’ Muvaḥid and Parvīz-i Muhājir. Tehran: ‘Intishārāt-i cElmī va Farhangī, 1994.
- Yüksel, Ayse. “Rescaled localities and redefined class relations: Neoliberal experience in South-East Turkey.” *Journal of Balkan and Near Eastern Studies* 13, no.4 (2011): 433-455.
- Zainīvand, Tōuraj. “Maktab-i ‘Īrānī-ye ‘Adabiyāt-i Taṭbīqī.” *Hamāyesh-i Pazhūhishhāye ‘Adabī* 6, Shahid Beheshti University Press, 1391.
- Zainīvand, Tōuraj. *Al-‘Adab al-Muqāran* Tehran: Yār-i Dānish, 2013.
- * <https://www.scielo.br/j/rbcl/a/KytrQkvR7Fpr-zSzPyNqdcKw/>
- Mubārak, Zakī. *al-Muvāzanah Bayna al-Shuc arā’*. Beirut: Dār al-Jīl, 1993.
- Nahed Hashem: *Post-colonial Reading of Ghada Al Samman: A Comparative Study in the Light of Edward’s Said’s Theory*, M.A dissertation, University of Damascus, 2010.
- Najafī, ‘Abu-al-Ḥasan. *Ghalaṭ Nanevīsīm* Tehran: Markaz-i Nashr-i Dāneshgāh-ī, 1987.
- Nidā, Ṭāhā. *al-‘Adab al-Muqāran* Beirut: Dār al-Nahḍa al-cArabīya, 1973.
- Palumbo-Liu, David. “Ethics before Comparison.” *Comparative Literature* 72, no. 3 (2020): 259-271.
- Parvīnī, Khalīl. *al-‘Adab al-Muqāran* Tehran: SAMT, 2013.
- Peckham, Robert. “Internal colonialism: Nation and region in nineteenth-century Greece.” In *Balkan Identities: Nation and Memory*, edited by Maria Todorova, 41-59. New York: New York University Press, 2004.
- Pinderhughes, Charles. “Toward a New Theory of Internal Colonialism,” *Socialism and Democracy* 25, no.1 (2011): 235-256.
- Portes, Alejandro, and Bach, Robert . *Latin journey* Berkeley, CA: University of California Press 1985.
- Radio Farda. “Āmūzish va Parvarish Tadrīs-i Zabān-i ‘Inglīsī dar Madāris-i ‘Ibtedā’ī rā Mamnūc ‘Iclām Kardeh ‘Ast.” Oct 12, 2019. <https://www.radiofarda.com/a/30212923.html>
- » <https://www.radiofarda.com/a/30212923.html>
- Radio Farda. “Rouhānī dar Barābare Khamene’ī?” Nov 9, 2020. <https://www.radiofarda.com/a/f8-rouani-recent-positions-at-odd-with-khamenei/27716180.html>
- » <https://www.radiofarda.com/a/f8-rouani-recent-positions-at-odd-with-khamenei/27716180.html>
- Ṣābīrī, cAlī. *Al-‘Adab al-Muqāran* Tehran: Sharḥ, 2007.
- Said, Edward. “Edward Said, an American and an Arab, writes on the eve of the Iraqi-Soviet peace talks”, *London Review of Books*, Vol. 13 No.5 .7 March 1991.
- Sājīdī, Ṭahmūrith. ‘Az ‘Adabiyāt-i Taṭbīqī tā Naqd-i ‘Adabī Tehran: ‘Amīr Kabīr, 2008.
- Sheikhī, cAlīrezā. *al-‘Adab al-Muqāran* Tehran: Payām-i Noūr, 2008.
- Sheyholislami, Jaffer. “Language as a Problem: